



منطق

دهم



منطق، ترازوی اندیشه

مباحث درس: در این درس با علم منطق و کاربردهای آن در زندگی، تصور و تصدیق و تفاوت آن دو و نیز با دو بخش اصلی منطق یعنی تعریف و استدلال آشنا می‌شویم.

منطق ترازوی اندیشه

علمی که در پی جلوگیری از خطای اندیشه است، منطق نام دارد.

بررسی انواع خطاهای ذهن

دسته بندی انواع خطاهای ذهن

مشخص کردن قواعدی که باید رعایت کنیم.

عملکرد منطق دانان — نشان دادن راه‌های جلوگیری از خطای اندیشه

مغالطه — هرگونه خطای اندیشه است که ممکن است عمدی یا غیرعمدی باشد.

بیان قوانین حاکم بر ذهن

بیان روش‌های جلوگیری از مغالطات

تأکید بر آموزش شیوه درست اندیشیدن — تشخیص خطاهای ذهن

کارکرد علم منطق

همواره در معرض لغزش و خطا قرار دارد.

ذهن — معمولاً در استدلال‌های پیچیده با تعریف دقیق اصطلاحات خاص، دچار اشتباه می‌شود.

منطق — علمی کاربردی است که تبحر در آن به تمرین و ممارست نیاز دارد.

دانش منطق، ابزاری در خدمت سایر علوم و دانش‌هاست — مانند سیستم‌های کنترلی یک خودرو و شاقول بنایی است.

برای ارزیابی اندیشه‌های فلسفی دارای اهمیت ویژه است.

سراسر زندگی — استدلال کردن و تعریف کردن صحیح بخشی از سخنان روزمره انسان را تشکیل می‌دهد.

حیطه کاربرد منطق

تصور — درک و فهم ما از سیمرغ، درخت و مانند آن — به واقعیت داشتن یا نداشتن یا ارتباط آن با سایر امور کاری نداریم.

تصدیق — همان قضایای منطقی که مشتمل بر موضوع و محمول و رابطه است. — در تصدیقات حکم و قضاوت وجود دارد.

حیطه علم

تعریف — معلوم ساختن تصور مجهول به کمک تصورات معلوم

استدلال — معلوم ساختن تصدیق مجهول به کمک تصدیقات معلوم

حیطه علم منطق

تعریف علم منطق: علمی است که وظیفه آن جلوگیری از خطای اندیشه است.

تلاش دانش منطق: منطق بهترین، سریع‌ترین و درست‌ترین مسیر تفکر را به ما نشان می‌دهد تا دچار اشتباه نشویم. می‌توان گفت علم منطق برای جلوگیری از خطای ذهن پدید آمده است.

دیدگاه ابن سینا در کتاب دانشنامه‌ عالیی درباره منطق: علم منطق علم ترازوست و علم‌های دیگر، علم سود و زیان، و هر دانشی که به ترازو سنجیده نشود، یقین‌آور نباشد؛ پس چاره نیست از آموختن علم منطق. از نظر ابن سینا آن‌چه که در یک علم ارائه می‌شود اگر منطقی باشد پس آن علم یقینی است. یعنی علوم مختلف محتوای دانش انسان را فراهم می‌کنند و سود مادی یا معنوی دارند ولی منطق ابزاری است که ادعای دانش‌های مختلف را بررسی می‌کند که کدام درست و کدام یک نادرست است.

هدف منطق جلوگیری از خطای ذهن است (سنجش‌گری اندیشه است).

مغالطه (سفسطه) هرگونه خطای اندیشه (هر اشتباهی) چه عمدی و چه غیرعمدی، در منطق نوعی مغالطه است. خطای ذهن به معنای عام آن، مغالطه است.

علم منطق چگونه مانع خطای ذهن می‌شود؟

- ۱ منطق نحوه کار کردن ذهن را توضیح می‌دهد، یعنی به ما می‌گوید که ذهن چگونه فکر می‌کند و چگونه به نتیجه می‌رسد.
- ۲ علم منطق انواع خطاهای ذهن (مغالطات) را بررسی و دسته‌بندی نموده و ما را با آن‌ها آشنا می‌کند تا دچار مغالطه نشویم.
- ۳ علم منطق با کشف، دسته‌بندی و بیان قواعد حاکم بر ذهن (منطق) روش‌ها و راه‌های جلوگیری از مغالطه را آموزش می‌دهد.
- ۴ به علت کثرت مغالطه‌ها، منطق بر آموزش شیوه درست اندیشیدن (درست تعریف‌کردن و درست استدلال‌کردن) تأکید می‌کند. یعنی منطق قبل از نام بردن و توضیح انواع مغالطات مختلف، ابتدا شیوه درست اندیشیدن را به ما یاد می‌دهد تا دچار مغالطه نشویم.

ویژگی‌های مغالطات

- ۱ مغالطات مانند بیماری‌هایی هستند که باید از دچار شدن به آن‌ها برحذر بود.
- ۲ مغالطات همان بیماری‌های تفکر هستند که برای پیشگیری و درمان آن‌ها نیازمند شناخت آن‌ها هستیم.
- ۳ تعداد مغالطه‌ها زیاد است و نمی‌شود تعداد آن‌ها را مشخص کرد.
- ۴ مغالطه ممکن است عمدی و یا غیرعمدی باشد.
- ۵ نام دیگر مغالطه سفسطه است.

شباهت علم پزشکی با علم منطق

در علم پزشکی به شناخت بیماری‌ها می‌پردازند تا هم راه پیشگیری و هم راه درمان آن‌ها را بیان کنند. علم منطق نیز همین‌گونه است. یعنی به شناخت مغالطات می‌پردازد، تا هم راه پیشگیری (جلوگیری) از مغالطات و هم راه درمان آن‌ها را بیان کند؛ پیشگیری و درمان مغالطات از طریق بیان قوانین حاکم بر ذهن (علم منطق) صورت می‌گیرد.

علم منطق و منطق

- ۱ علم منطق قوانین حاکم بر ذهن ما را بیان می‌کند و این قوانین علم منطق، کشف قواعد ذهن ما هستند نه اختراعی جدید.
- ۲ علم منطق به همراه بیان قواعد حاکم بر ذهن (منطق)، روش‌های جلوگیری از مغالطات را نیز بیان می‌کند. البته منطق بر آموزش شیوه درست اندیشیدن تأکید دارد تا ← قادر به تشخیص خطاهای بی‌شمار ذهن باشیم.
- ۳ ذهن به صورت طبیعی (غیر ارادی) در هنگام تفکر (استدلال و تعریف) که مهم‌ترین فعالیت آن است منطقی رفتار می‌کند و قواعدی را به کار می‌برد که حتی نام این قواعد را هم نمی‌داند. این قواعد حاکم بر ذهن، منطق نام دارد که کشف کردنی است نه اختراع، ابداع و طرح جدید. منطق دانان، فقط قواعد خدادادی ذهن را کشف نموده‌اند و اسم آن را علم منطق گذاشته‌اند.
- ۴ لازم است بدانیم اگرچه فکر کردن ذاتی انسان است و امری غیر ارادی است اما انتخاب موضوع برای فکر کردن غیر ارادی نیست بلکه ارادی است. چون خودمان موضوعات فکر کردنمان را انتخاب می‌کنیم

۵ دانش‌تن علم منطق کمک می‌کند تا ذهن انسان در روندی که به‌طور طبیعی طی می‌کند دچار اشتباه نشود. یعنی درست است که ذهن ما طبق قواعدی فعالیت می‌کند، اما یادگیری علم منطق موجب می‌شود که حواسمان را بیشتر جمع کنیم تا دچار خطا نشویم.

۶ علم منطق، علمی کاربردی که نیازمند کسب مهارت است و برای مهارت در منطق، دستورالعمل‌های نظری کفایت نمی‌کند بلکه باید آن را به کار برد و تمرین عملی کرد. استفاده از منطق و تجر و مهارت در آن نیازمند تمرین و ممارست است؛ مانند رانندگی.

۷ علم منطق چون در علوم و دانش‌های مختلف استفاده می‌شود به همین خاطر است که آن را ابزاری در خدمت سایر علوم می‌دانند، مانند شاقول بنایی است که به‌کارگیری آن موجب پدید آمدن بنای فکری مستحکمی می‌شود اما آجرها و مواد لازم برای ساختن این بنا را باید از علوم دیگر تهیه کرد. به عبارت دیگر به‌کارگیری منطق موجب پدید آمدن بنای فکری مستحکمی می‌شود اما محتوای بنای فکری را در اختیار ما نمی‌گذارد. مثلاً مواد و محتوای علم شیمی توسط خود این علم به دست می‌آید اما شیمی‌دانان با استفاده از علم منطق و قواعد آن هم تعاریف دقیقی از اصطلاحات علم شیمی ارائه می‌دهند و هم در استدلال‌هایی که به کار می‌برند از منطق کمک می‌گیرند تا استدلال‌هایشان درست باشد و نتیجه درستی بدهند.

۸ ما نیازمند علم منطق هستیم، چون ذهن همواره در معرض لغزش است و معمولاً در استدلال‌های پیچیده یا در تعریف دقیق اصطلاحات خاصی دچار اشتباه می‌شود.

۹ با به‌کارگیری علم منطق که به شرح قواعد ذهن و دسته‌بندی آن قواعد می‌پردازد، سریع‌تر و دقیق‌تر می‌توان عوامل (علل) لغزش و خطای ذهن را تشخیص داد.

۱۰ علم منطق هم‌چون سیستم‌های کنترلی یک خودرو است که مشکل را معلوم می‌کند و برای انسان جنبه هشدار دارد اما باعث حرکت خودرو نمی‌شود.

۱۱ توجه داشته باشیم که منطق، قانون طبیعی ذهن است نه علم منطق.

۱۲ علم منطق، علمی نیست که حقایق هستی را بیان کند، بلکه ابزاری برای درست اندیشیدن است.

علم منطق مواد و مصالح اندیشه را در اختیار ما نمی‌گذارد، بلکه صورت‌بندی اندیشه است.

حیطه کاربرد منطق

اگر چه دانش‌تن علم منطق برای فهم فلسفه اهمیت ویژه‌ای دارد اما باید توجه داشت که دانش‌تن منطق فقط برای ارزیابی اندیشه‌های فلسفی به کار نمی‌رود بلکه در همه رشته‌ها و همه بخش‌های زندگی ما، کاربرد دارد. پس حیطه کاربرد منطق فقط به فلسفه اختصاص ندارد.

اما چرا در همه رشته‌ها و بخش‌های زندگی به منطق نیاز داریم؟

- چون ما هر روزه با تعریف‌ها و استدلال‌های مختلفی مواجه می‌شویم که لازم است آن‌ها را ارزیابی کنیم.
- علم منطق علاوه بر این که برای فهم فلسفه (هستی‌شناسی) به کار می‌رود برای انواع شاخه‌های فلسفه مانند فلسفه تحلیلی، فلسفه زبان و... اهمیت ویژه‌ای دارد.
- زیرا می‌خواهیم در امور مختلف درست فکر کنیم و درست تصمیم‌گیری کنیم.
- ما برای متقاعد کردن دوستانمان، دلیل می‌آوریم. بنابراین برای این که در دلیل‌آوری خطا نکنیم به علم منطق نیازمندیم. پس چون می‌خواهیم چیزی را به دیگران یاد بدهیم و در این تعلیم دادن اشتباه نکنیم به علم منطق نیازمندیم.
- وقتی که استدلال فرد دیگری را گوش می‌کنیم برای این که دچار خطا نشویم به علم منطق نیازمندیم. یعنی برای این که در هنگام تعلیم و آموزش دیدن، دچار خطا نشویم و بتوانیم خطا را تشخیص دهیم به علم منطق نیازمندیم.
- به علم منطق نیازمندیم تا این که در داد و ستد، فریب کلاهبرداران را نخوریم.
- به علم منطق نیازمندیم تا استدلال‌های درست را از استدلال‌های نادرست تشخیص دهیم.

پرورش تفکر سنجش‌گرا نه یک مهارت است که با تمرین و تکرار به دست می‌آید.

چرا بیشتر از گذشته به منطق نیاز داریم که راه‌های جلوگیری از خطای اندیشه را به ما یاد دهد؟

- چون امروزه رسانه‌ها فراگیر شده‌اند. در نتیجه هر روزه با حجم زیادی از اطلاعات صحیح و غلط روبه‌رو هستیم و برای تشخیص این اطلاعات درست و نادرست بیشتر از گذشته به منطق نیازمندیم.
- نشریات مختلف، استدلال‌هایی را به نفع عقاید خودشان مطرح می‌کنند و ما باید بتوانیم استدلال‌های درست را از نادرست آن‌ها تشخیص دهیم.
- اغلب آگهی‌های تجاری نیز نوعی استدلال هستند و می‌خواهند اندیشه مخاطب را به جهتی سوق دهند که برای خرید فلان کالا اقدام کند و... ما باید بتوانیم استدلال‌های درست و نادرست آن‌ها را تشخیص دهیم.
- هم‌چنین استدلال‌آوری و تعریف کردن صحیح (که بخشی از سخنان روزانه ما را تشکیل می‌دهد) در همه زمان‌ها و مکان‌ها با آن‌ها روبه‌رو هستیم و فقط مختص محیط تحصیلی نیست.

تاریخچه منطق (برای مطالعه)

- ۱ یکی از قدیمی‌ترین علوم است که امروزه در جدیدترین فناوری‌ها کاربرد دارد.
- ۲ ارسطو در قرن چهارم قبل از میلاد قوانین منطق را کشف، گردآوری و تدوین نمود.
- ۳ پس از ارسطو فیلسوفان رواقی در یونان باستان منطق را توسعه دادند.
- ۴ با ورود این علم به جهان اسلام، ابن سینا سهم مهمی در توسعه آن داشت.
- ۵ منطق در ابتدا یکی از ابزارهای ویژه دانش فلسفه بوده است.
- ۶ بخش مهمی از مطالعات فلسفی در شاخه‌های فلسفه تحلیلی، فلسفه زبان، فلسفه ریاضی و فلسفه منطق به مباحث منطقی اختصاص دارد.
- ۷ فرگه آلمانی پدر منطق جدید در ابتدای قرن بیستم میان منطق و ریاضیات پیوند ایجاد کرد، و پس از او منطق و ریاضیات بیش از پیش به هم نزدیک شدند. امروزه منطق ریاضی یکی از شاخه‌های مهم رشته ریاضی است.
- ۸ منطق در فناوری‌های هوشمند کاربرد وسیعی دارد و مدارهای منطقی بخش جدایی‌ناپذیر مهندسی الکترونیک، مهندسی سخت افزار و هوش مصنوعی است.
- ۹ منطق در دانش‌هایی مانند روانشناسی، فقه، حقوق، علوم اجتماعی و ... نیز کاربرد وسیعی دارد.

دو بخش اصلی منطق: تعریف و استدلال

برای آشنایی با دو حیطه اصلی منطق لازم است تصور و تصدیق و تفاوت آن دو را بشناسیم. یعنی پیش از پرداختن به مبحث تعریف باید با نکاتی درباره مفاهیم و الفاظ آشنا شویم که در این درس با تصور و در درس‌های آینده با مفاهیم دیگری آشنا خواهیم شد؛ هم‌چنین پیش از پرداختن به مبحث استدلال باید با قضیه و اقسام آن آشنا شوید. در درس‌های آینده با آن‌ها نیز آشنا خواهید شد اگر چه در این درس با تصدیق که همان قضیه است آشنا می‌شویم. توجه داشته باشیم که راه دستیابی به تصور، تعریف است و راه دستیابی به تصدیق، استدلال است. پس همان‌گونه که دو نوع دانش حصولی به نام تصور و تصدیق داریم دو راه رسیدن به آن‌ها را هم داریم و آن تعریف و استدلال است و خطا ممکن است در این دو بخش (تعریف و استدلال) صورت گیرد. بنابراین وظیفه منطق جلوگیری از خطا در اندیشه (تعریف و استدلال) است.

دانش بشری به دو حیطه کلی تقسیم می‌شود

تصور

تصدیق

موضوع علم منطق تقسیم می‌شود به

تعریف

استدلال

اقسام علم حصولی: تصور، تصدیق

۱- تعریف تصور

بگذارید با یک مثال توضیح دهیم. شخصی را در نظر بگیرید که معنی فلسفه را نمی‌داند. سپس کسی می‌آید در مورد فلسفه به او توضیح می‌دهد که یک نوع دانش است، خاستگاه آن یونان است، روشش عقلانی است و ... حال شخص سؤال کننده بعد از این توضیحات فهم و درکی از فلسفه پیدا می‌کند که این فهم و درک را تصور می‌گویند. یعنی تصور همان مفهوم است. پس درک و فهم ما از کتاب، درخت، انسان و اموری مانند این‌ها تصور محسوب می‌شوند.

تصورها دو ویژگی اصلی دارند:

ب در تصور یک مفهوم، به نسبت و رابطه آن مفهوم با مفاهیم دیگر کاری نداریم. یعنی مفهوم و صفتی را به مفهوم دیگری نسبت نمی‌دهیم و قضاوت و حکمی صادر نمی‌کنیم. مثلاً «شاعر»، «بهار امسال» و امثال این‌ها که در این مفاهیم چیزی را به چیز دیگری نسبت نداده و قضاوت و حکمی صادر نکرده‌ایم.

الف در تصور یک مفهوم، کاری به واقعی بودن و نبودن آن نداریم. فقط به خود آن تصور فکری کنیم یعنی کاری نداریم که آن چیز وجود دارد یا ندارد. بنابراین تصور ممکن است فیزیکی و واقعی باشد مانند انسان یا چیزی خیالی باشد مانند «دیو»، «سیمرغ». ما فهم و درکی از دیو و سیمرغ داریم و معنای آن‌ها را می‌فهمیم با این‌که در دنیای واقعی دیو و سیمرغ وجود ندارد.

بعد از این که تعریف تصور را فهمیدیم حالا بر اساس چه ملاک‌هایی بتوانیم تصور را از تصدیق تشخیص دهیم؟

لازم است بدانیم در تصور حکمی صادر نمی‌شود، قضاوتی صورت نمی‌گیرد و خبری داده نمی‌شود. چون در تصور خبری داده نمی‌شود و قضاوتی صورت نمی‌گیرد، بنابراین نمی‌توان گفت تصور راست است و یا دروغ. مثلاً در عبارت «هوای خوب» حکمی صادر نشده و قضاوتی صورت نگرفته و خبری داده نشده است تا بگوییم این عبارت راست است و یا دروغ.

راه‌کارهای شناخت تصور: دقت کنید تمام موارد زیر تصور محسوب می‌شوند.

گل زیبا	موصوف و صفت	مرکب ناقص
سهراب سپهری	مضاف و مضاف‌الیه	
شمس و قمرم	عباراتی که با حرف «و» به هم پیوند داده شده‌اند.	
عشق یا نفرت	عباراتی که با حرف «یا» جدا شده‌اند.	
وقتی دل سودایی می‌رفت به بستان‌ها	عباراتی که ناقص‌اند و ما منتظر تکمیل حرف گوینده هستیم.	جملات پرسشی
چرا ز قافله یک کس نمی‌شود بیدار؟	این جملات اگر چه معنی کاملی دارند ولی خبری را نمی‌رسانند.	جملات امر و نهی
برو ای دل به سوی دلبر من. میازار خلق را	این جملات اگر چه معنی کاملی دارند ولی خبری را نمی‌رسانند.	جمله‌های منادا
خدایا چنان کن سرانجام کار	این جملات اگر چه معنی کاملی دارند ولی خبری را نمی‌رسانند.	جمله‌های تعجبی
به‌به هوای دلیده	جملاتی که بیانگر تعجب‌اند نیز تصور محسوب می‌شوند.	جمله‌های تمنایی
خواهش می‌کنم بنشین.	جمله‌هایی که بیانگر تمنا و خواهش است.	جمله‌های آرزویی
ای کاش که بخت سازگاری کردی	بیانگر آرزو، کاش و ...	مقدم و تالی جملات شرطی
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	مقدم و تالی جملات شرطی هر کدام به تنهایی تصوراند.	

نکته:

۱ تصور همیشه یک کلمه نیست. مثلاً عبارت «دانش‌آموزان دهم انسانی دبیرستان نمونه‌ی صادق وزیری» یک تصور است. چون جمله، ناقص است و ما منتظر تکمیل حرف گوینده هستیم.

۲ تصور با تصویر فرق دارد. تصور انسان به عنوان موجودی با دو پا و دو دست تصویر انسان است نه تصور انسان. چون منظور از تصور معنی و مفهوم آن کلمه است. پس تصور حقیقی انسان همان حیوان ناطق است که معنی انسان است. مثلاً معنی عدم و واجب و کلماتی از این دست را می‌دانیم بنابراین تصویری از آنها داریم ولی تصویری از آن‌ها نداریم.

حال که معنی تصور را یاد گرفتیم و توانستیم تصور را از تصدیق تشخیص دهیم لازم است بدانیم تصور دو دسته است:



تصورهای معلوم: تصویری است که ما نسبت به آن آگاهی داریم.

تصورهای مجهول: تصویری است که آن را نمی‌شناسیم و برای ما مجهول است.

مثلاً اگر کسی تصویری از «ارگیل» نداشته باشد به کمک **تصورهای معلوم مخاطب‌مان** سعی می‌کنیم که این میوه را به او معرفی کنیم. مثلاً می‌گوییم «میوه‌ای است زرد رنگ، گاهی قهوه‌ای با مزه شیرین و گاهی ترش که کمی از گیلاس بزرگ‌تر است و بیشتر در استان‌های شمالی کشور به عمل می‌آید و ...» با این کار تصور مجهول را به کمک تصورهای معلوم **تعریف** کرده‌ایم.

مثال: جیوه چیست؟ **در جواب** ← فلز مایع

تصور مجهول تصورات معلوم

در این مثال، از طریق تصورات معلوم «فلز» و «مایع» به تصور مجهول «جیوه» پاسخ دادیم. یعنی آن را تعریف کردیم.

عبارت است از معلوم کردن تصور مجهول توسط تصورات معلوم.

تعریف

جمع‌بندی تصور و تعریف

- تصور در تعریف کاربرد دارد.
- تعریف که از تصور تشکیل می‌شود، نقشش مشخص کردن چیستی یک مفهوم است.
- تصور دو دسته است: مجهول و معلوم.
- تصور مجهول را از طریق تصورهای معلوم مخاطب تعریف می‌کنیم.
- به کمک تعریف از تصورهای معلوم به تصور مجهول می‌رسیم.
- چیستی با مبحث تعریف ارتباط دارد. چون در جواب «چیستی» تعریف می‌آید.
- تصور بخشی از علم است.
- هدف منطق در بخش تعریف، بیان قواعد تعریف است؛ و تعریف از تصور تشکیل می‌شود.

۲- تعریف تصدیق

جمله‌ای است که از رابطه دو یا چند تصور به وجود می‌آید. در تصدیقات حکم و قضاوت وجود دارد، خبری را می‌رساند و در آن‌ها اوصافی را به چیزی نسبت می‌دهیم و یا از آن سلب می‌کنیم. مانند «عسل شیرین است» که شیرین را به عسل نسبت داده‌ایم. این تصدیق از سه تصور (عسل، شیرین و است) تشکیل شده است. یا در مثال «درخت سنگ نیست». سنگ بودن را از درخت سلب کرده‌ایم. این تصدیق هم از سه تصور (درخت، سنگ و نیست) تشکیل شده است. هر کدام از این سه تصور که اجزای تصدیق را تشکیل می‌دهند اسم دارند که به صورت مفصل در درس ششم با آن آشنا می‌شویم.

مثال: انسان، دارای شعور است.

موضوع محمول نسبت

تصدیق هم به دو دسته معلوم و مجهول تقسیم می‌شود.

تصدیق‌های معلوم: تصدیقاتی که به کمک آن‌ها تصدیق مجهول را معلوم می‌کنیم.

تصدیق‌های مجهول: تصدیق‌هایی که برای ما اثبات نشده و نسبت به آن‌ها آگاهی نداریم.

مثلاً کسی که نمی‌داند «جیوه رسانای الکتریسیته است» برای او استدلال می‌کنیم و از طریق حداقل دو تصدیق معلوم، تصدیق مجهول را اثبات می‌کنیم.

مثال اول: جیوه فلز است. هر فلزی رسانای الکتریسیته است. پس: جیوه رسانای الکتریسیته است.

نتیجه (تصدیق جدید)

تصدیقات معلوم

مثال دوم: وقتی که می‌بینیم «زمین خیس شده است» ممکن است این تصدیق برای ما مجهول باشد و از چرایی خیس شدن آن بپرسیم. بنابراین ما تلاش می‌کنیم از طریق تصدیقات معلوم به تصدیق مجهول جواب دهیم.

۱- هرگاه باران باران زمین خیس می‌شود. ۲- باران باریده است. پس: زمین خیس شده است.

نتیجه (تصدیق جدید)

تصدیقات معلوم

وقتی که از طریق تصدیقات معلوم به تصدیق مجهول پاسخ می‌دهیم یعنی استدلال کرده‌ایم.

استدلال

در آن روش صحیح استدلال کردن بیان می‌شود و به ما کمک می‌کند تا در استدلال اشتباه نکنیم. استدلال به پرسش‌های «چرایی» پاسخ می‌دهد. یعنی ما در برابر سؤالات چرایی استدلال می‌آوریم.

نکته: برای اثبات یک تصدیق مجهول حداقل از دو تصدیق معلوم استفاده می‌کنیم. یعنی اگر تصدیقی برای شخصی مجهول باشد، ما باید از تصدیق‌هایی که او می‌داند برای روشن شدن آن تصدیق مجهول استفاده کنیم، این کار را استدلال کردن می‌گویند.

نحوه تشخیص استدلال	نحوه تشخیص تعریف
<ul style="list-style-type: none"> معمولاً در آن نشانه‌هایی مانند «پس، بنابراین، چون، زیرا، برای این‌که، از آن‌جا که، هرگاه، چرا» وجود دارد. معمولاً استدلال متشکل از حداقل دو جمله خبری یا بیشتر است. <p>مثال: چرا ورزش می‌کنید؟ چون ورزش موجب سلامتی انسان است. هر چیزی که موجب سلامتی انسان است مفید است.</p>	<ul style="list-style-type: none"> معمولاً جنبه توصیفی دارد و مفهومی را توضیح می‌دهد. در آخر جمله، کلمه «چیست؟» یا در ابتدای آن کلمه «یعنی» می‌آید. <p>مثال اول: علم منطق چیست؟</p> <p>مثال دوم: عشق یعنی اشتیاق ذاتی و ذوق فطری که سبب بقای وجود جمیع ممکنات است.</p>

جمع‌بندی تصدیق و استدلال

- تصدیق همان جمله خبری است که ممکن است صادق و یا کاذب باشد.
- نام دیگر تصدیق قضیه و مرکب تام خبری است.
- تصدیق بخشی از علم است.
- برای رسیدن به یک حکم و تصدیق جدید باید استدلال کرد و استدلال از تصدیق ساخته می‌شود.
- تصدیق به دو دسته معلوم و مجهول تقسیم می‌شود.
- کاربرد تصدیق در استدلال است.
- استدلالی که از تصدیق تشکیل می‌شود نقشش رسیدن به حکم و قضاوت جدید است.
- هر تصدیق شامل سه تصور اصلی (تصور موضوع، تصور محمول و تصور نسبت حکمی) است که در درس ششم خواهید خواند.
- برخی سؤالات علامت چرایی ندارند ولی معنی چرایی می‌دهند؛ مانند «روز و شب چگونه به وجود می‌آید؟» برای پاسخ به این‌گونه سؤالات و تمام سؤالاتی که با «چرایی» مطرح می‌شود باید استدلال کرد.

تصدیق به اشتراک لفظ دو معنا دارد

الف تصدیق همان قضیه است، چه راست باشد چه دروغ.

ب قضیه‌هایی که درست (راست) هستند تصدیق نامیده می‌شود. یعنی قضیه‌های کاذب با توجه به این معنی، تصدیق محسوب نمی‌شوند. مانند هوای خوزستان در تابستان سرد است.

دو حیطة اصلی منطق

۱ تعریف: که از تصور تشکیل می‌شود.

۲ استدلال: که از تصدیق تشکیل می‌شود.

دانش بشر به دو قسم **تصور** و **تصدیق** تقسیم می‌شود. این دانش‌ها در واقع پاسخی هستند به سؤالات ما؛ که دو نوع است:

۱ یا از **چیستی یک «تصور مجهول»** می‌پرسیم که همیشه در جوابش **تعریف** می‌آید و **تعریف از تصور** تشکیل شده است.

۲ یا از **چرایی یک «تصدیق مجهول»** می‌پرسیم که در جوابش همیشه **استدلال** می‌آید و **استدلال از تصدیق** تشکیل شده است.

تعریف و استدلال دو فعالیت فکری انسان هستند.

علم منطق قواعد «تعریف» و «استدلال» را بررسی و تدوین نموده تا در تعریف و استدلال مانع اشتباهات ذهن شود.

در تعریف، **روش صحیح تعریف کردن** بیان می‌شود و به ما کمک می‌کند تا در تعریف اشتباه نکنیم.

در استدلال **روش صحیح استدلال کردن** را یاد می‌گیریم تا دچار خطای فکری (مغالطه) نشویم.

تذکر:

- حیطه‌های منطق را با حیطه‌های کاربرد منطق اشتباه نکنیم.
- حیطه‌های منطق شامل تعریف و استدلال است اما حیطه‌های کاربرد منطق در تمام جوانب زندگی ما است.

پاسخ تمرین‌های کتاب درسی

صفحة ۸ کتاب درسی

تمرین

از میان موارد زیر تصور و تصدیق را مشخص کنید.

سیمرغ پرنده‌ای افسانه‌ای است. (تصدیق)
توانا بود هرکه دانا بود. (تصدیق)

سیمرغ (تصور)
دانا (تصور)

صفحة ۱۰ کتاب درسی

تمرین

مشخص کنید کدام یک از موارد زیر تعریف و کدام یک استدلال هستند.

- چون قاشق چوبی گرما را منتقل نمی‌کند، غذا را با آن هم بزنی دستت نمی‌سوزد. (استدلال)
- منطق علمی است که از خطای ذهن جلوگیری می‌کند. (تعریف)
- معلم ما در کلاس است؛ پس در خانه اش نیست. (استدلال)
- ترابری یعنی حمل و نقل کالا یا مسافراز جایی به جای دیگر. (تعریف)

صفحة ۱۰ کتاب درسی

فعالیت تکمیلی

۱ جملاتی که با «چیست» پایان می‌پذیرند و جملاتی که با «چرا» آغاز می‌شوند با کدام یک از دو مبحث اصلی منطق ارتباط دارند؟

پاسخ به ترتیب: تعریف و استدلال

۲ از میان موارد زیر تصویرها و تصدیق‌ها را مشخص کنید:

منطق معیار تفکر است، منطق، تصدیق بخشی از علم است، کوه سهند، ارتفاعات کوه سهند، کوه سهند مرتفع است.

پاسخ به ترتیب: تصدیق، تصور، تصدیق، تصور، تصور، تصدیق

۳ اگر ذهن انسان به طور طبیعی براساس قواعدی می‌اندیشد، چه نیازی به خواندن منطق داریم و چرا به صرف خواندن کتاب‌های منطق از خطای ذهن مصون نمی‌مانیم؟

زیرا ذهن همواره در معرض لغزش قرار دارد و معمولاً در استدلال‌های پیچیده یا تعریف دقیق اصطلاحات خاص، دچار اشتباه می‌شود. به همین دلیل با به‌کارگیری علم منطق که به دسته‌بندی و توضیح قواعد ذهن می‌پردازد، سریع‌تر و دقیق‌تر می‌توان عوامل لغزش و خطای ذهن را تشخیص داد. منطق علمی کاربردی است که تبحر در آن به تمرین و ممارست نیاز دارد. آموختن منطق مانند آموختن دوچرخه‌سواری است که باید به صورت عملی فراگرفته شود و خواندن دستورالعمل‌های نظری، فرد را تبدیل به دوچرخه‌سواری ماهر نمی‌کند.

سؤالات تشریحی و کوتاه پاسخ

۱ | علم منطق را تعریف کنید.

پاسخ علمی که در پی جلوگیری از خطای اندیشه است.

۲ | منطق دانان، برای این که انسان در زمان اندیشیدن دچار مغالطه نشود، چه کوششی نموده اند؟

پاسخ با بررسی انواع خطاهای ذهن و دسته بندی آن ها، راه های جلوگیری از آن ها را نشان داده اند. هم چنین قواعدی را که باید رعایت کنیم تا دچار خطای فکری یا اصطلاحاً مغالطه نشویم، مشخص کرده اند.

۳ | چرا منطق را به شاقول بنایی تشبیه کرده اند؟

پاسخ زیرا به کارگیری آن باعث پدید آمدن بنای فکری مستحکمی می شود؛ اما آجرها و مواد لازم برای ساختن این بنا را باید از علوم دیگر تهیه کرد.

۴ | آیا دانستن علم منطق تنها برای ارزیابی اندیشه های فلسفی است؟ چرا؟

پاسخ خیر، هریک از ما در سراسر زندگی خود به منطق نیازمندیم؛ زیرا می خواهیم درست فکر کنیم و درست تصمیم گیری کنیم. امروزه با فراگیر شدن رسانه ها و نیز حجم انبوه اطلاعات صحیح و غلط بیش از پیش نیازمند علمی هستیم که شیوه های جلوگیری از خطای اندیشه را به ما آموزش دهد. بنابراین استدلال آوری و تعریف کردن صحیح، اموری نیستند که تنها در محیط تحصیلی با آن ها سرو کار داشته باشیم.

۵ | دو حیطة دانش بشری را نام ببرید.

پاسخ تصور و تصدیق

۶ | مشخص کنید که کدام یک از موارد زیر تصور و کدام یک تصدیق هستند؟

الف مدارس کشور در سال تحصیلی ۹۸ از اسفند ماه تعطیل شد.

ب میدان نفتی آزادگان به دلیل وسعت زیاد، به دو بخش آزادگان شمالی و جنوبی تقسیم شده است.

ج وقتی وارد پارک ساعی و پارک ملت تهران شدم

د از طرف یونسکو، سنندج به عنوان شهر خلاق موسیقی شناخته شد.

ه غار کرفتوی دیواندره

و بندرعباس شهر خلاق صنایع دستی

ز شهر یاسوج به دلیل جاذبه های طبیعی و گردشگری به عنوان پایتخت طبیعت ایران شناخته می شود.

ح مراسم توپ طلا

ط شیراز، نیشابور، اصفهان و قزوین از شهرهایی هستند که برای دوره ای پایتخت فرهنگی نام گذاری شده اند.

ی دبیرخانه کشوری فلسفه و منطق

ک خوزستان به ۱۱ کشور جهان، خرما صادر کرده است.

ل آبشار نوژیان در استان لرستان با ۹۵ متر ارتفاع

الف تصدیق	ب تصدیق	ج تصور	د تصدیق
ه تصور	و تصور	ز تصدیق	ح تصور
ط تصدیق	ی تصور	ک تصدیق	ل تصور

۷ | دو عبارت زیر چه تفاوتی با یک دیگر دارند؟

الف دانش آموز ایرانی

پاسخ الف تصور است. حکم و قضاوت ندارد.

ب منطق، یکی از دروس دبیرستان است.

ب تصدیق است. حکم و قضاوت دارد.

۸ | دو حیطة اصلی منطق را نام ببرید.

پاسخ تعریف و استدلال

۹ | مفاهیم زیر را تعریف کنید.

الف تعریف

ب استدلال

پاسخ الف در آن روش صحیح تعریف کردن بیان می شود و به ما کمک می کند تا از تعریف اشتباه پرهیز کنیم.

ب در آن روش صحیح استدلال کردن بیان می شود و به ما کمک می کند تا از استدلال اشتباه پرهیز کنیم.

۱۰ | مشخص کنید کدام یک از موارد زیر تعریف و کدام یک استدلال هستند.

الف دریاچه زریوار در شهر مریوان واقع است.

ب اگر اهل تحقیق در زمینه نفت و گاز هستید به شهر آغا جاری سفر کنید.

ج اگر کارون خشک شود، کشاورزی ایران نیز با مشکل مواجه می شود.

د حمایت از کالای ایرانی یعنی حمایت از پشتکار و آینده جوانان کشور.

ه فقط از ما خرید کنید چون ما بهترین و مرغوب‌ترین کاپشن‌های مردانه و زنانه را با پایین‌ترین قیمت بازار در اختیار شما قرار می‌دهیم.

۹ منطقه زیبای چهل چشمه در شهرستان دیواندره کردستان قرار دارد.

ز براساس متون تاریخی، چون در شهر زنجان ۵ بلوک وجود داشت، به این خاطر بدان خمسه می‌گویند.

ح به سبب طبیعت مساعد سردشت، به ویژه تنوع گیاهان جنگلی و وجود آب و هوای مساعد، شرایط مناسبی برای پرورش زنبور عسل به دو روش سنتی و شیوه نوین وجود دارد. پس در سفر خود به این شهر، عسل طبیعی، سوغاتی ببرید.

ط شش انداز، یکی از غذاهای بسیار مقوی زنجانی‌ها است که بیشتر در شب‌های چهارشنبه سوری پخته می‌شود.

ی آغوزنون، شیرینی شب یلدا که زنان شمالی با عشق به دو صورت کنجدی و گردویی تهیه می‌کنند.

ب	ج	د	ه
استدلال	استدلال	تعریف	استدلال
ب	ج	د	ه
تعریف	تعریف	تعریف	تعریف

جاهای خالی را با استفاده از کلمات مناسب کامل کنید.

- ۱ علمی که در پی جلوگیری از خطای اندیشه است، نام دارد.
- ۲ منطق دانان می‌کوشند، قواعدی را که باید رعایت کنیم تا دچار خطای فکری یا اصطلاحاً نشویم مشخص کنند.
- ۳ هم چون بیماری‌هایی هستند که باید از دچار شدن به آن‌ها برحذر بود.
- ۴ تأکید منطق بر آموزش شیوه درست است تا از این طریق قادر به تشخیص خطاهای ذهن که بی‌شمارند باشیم.
- ۵ منطق علمی است که تبخّر در آن به تمرین و ممارست نیاز دارد.
- ۶ دانش ابزاری در خدمت سایر علوم و دانش‌هاست.
- ۷ دانش بشری را به دو حیطه کلی و تقسیم می‌کنیم.
- ۸ در حکم و قضاوت وجود دارد.
- ۹ به کمک، از تصورات معلوم به شناخت تصورات مجهول و به کمک از تصدیق‌های معلوم به کشف تصدیق‌های مجهول دست می‌یابیم.

۱ منطق	۲ مغالطه	۳ مغالطات	۴ اندیشیدن	۵ کاربردی
۶ منطق	۷ تصور- تصدیق	۸ تصدیقات	۹ تعریف - استدلال	

تعیین کنید کدام یک از عبارات زیر درست و کدام یک نادرست است؟

- ۱ منطق دانان کوشیده‌اند قواعدی را که باید رعایت کنیم تا دچار خطای فکری یا اصطلاحاً مغالطه نشویم، مشخص کنند.
- ۲ مغالطات همچون بیماری‌هایی هستند که باید از دچار شدن به آن‌ها برحذر بود.
- ۳ دانستن مغالطات برای منطق دان لازم است تا بتواند با آن‌ها مبارزه کند.
- ۴ منطق، علمی نظری است که تبخّر در آن به تمرین و ممارست نیاز دارد.
- ۵ سایر علوم ابزاری در خدمت دانش منطق است.
- ۶ دانستن منطق تنها برای ارزیابی اندیشه‌های فلسفی به کار می‌رود.
- ۷ ما انسان‌ها در سراسر زندگی خود به منطق نیازمندیم؛ زیرا می‌خواهیم درست فکر کنیم و درست تصمیم‌گیری کنیم.
- ۸ ذهن انسان به صورت طبیعی بر اساس قواعدی می‌اندیشد.
- ۹ منطق دانان قواعد ذهن را کشف کرده‌اند و به صورت علم منطق در اختیار ما قرار داده‌اند.
- ۱۰ منطق را به شاقول بنایی تشبیه کرده‌اند که به‌کارگیری آن باعث پدید آمدن بنای فکری مستحکمی می‌شود.
- ۱۱ در تصدیقات حکم و قضاوت وجود دارد.
- ۱۲ عبارت «بهترین و طولانی‌ترین شب سال» یک تصور است.
- ۱۳ عبارت «عزت انسان در بی‌نیازی از خلق است» یک تصدیق به حساب می‌آید.
- ۱۴ عبارت «ادب میراث همیشگی است» یک تصدیق است.

۱ درست	۲ درست	۳ درست	۴ نادرست	۵ نادرست	۶ نادرست	۷ درست
۸ درست	۹ درست	۱۰ درست	۱۱ درست	۱۲ درست	۱۳ درست	۱۴ درست

فلسفه

یازدهم

۱

چیستی فلسفه

مباحث درس: در این درس قرار است از چیستی فلسفه، ویژگی‌های فلسفه، تفاوت سؤالات فلسفی با دیگر سؤالات و مسائلی از این قبیل صحبت کنیم.

چیستی فلسفه

قبل از اینکه از چیستی فلسفه صحبت کنیم، لازم است به تعدادی از سؤالات که برای اکثر ما آدم‌ها مطرح است توجه کنید:

- ۱ از هر کسی بپرسید که چه قدر به حفظ زمین اهمیت می‌دهد؟ می‌گوید: حفظ زمین اهمیت ویژه‌ای دارد.
 - با این وجود دانشمندان می‌گویند تنها موجودی که زمین را تهدید می‌کند ◀ نوع بشر است.
 - دانشمندان می‌گویند بشر از طریق ایجاد جامعه‌های صنعتی، مصیبت‌های بزرگی برای محیط زیست پدید آورده است و در همین صد سال اخیر، نسل میلیون‌ها گیاه و حیوان منقرض شده و دیگر خبری از آن‌ها نیست.
 - آیا اصولاً نوع بشر در تخریب زمین مقصّر است؟ مگر انسان چه خصوصیتی دارد که مسبب چنین صدماتی می‌شود؟
- ۲ از هر کسی دربارهٔ عدالت بپرسید، خواهد گفت مهم‌ترین عامل دوام و بقای جامعه ◀ عدالت است.
 - در عین حال همهٔ جوامع در طول تاریخ از بی‌عدالتی در رنج بوده و بسیاری از مردم برای رسیدن به عدالت فداکاری کرده‌اند، اما به آن نرسیده‌اند.
 - اندیشمندان در پی آن بوده‌اند که بدانند چرا این تناقض در گفتار و عمل افراد وجود دارد. در این باره نظرهایی هم داده‌اند.
 - واقعاً ریشهٔ این تناقض در کجاست؟ آیا انسان‌ها به آن چیزی که دوست دارند، دشمنی می‌ورزند و از آن فرار می‌کنند؟
- ۳ برخی می‌گویند نظریه‌های علمی پیوسته تغییر می‌کنند.

مثال:

- زمانی دانشمندان عقیده داشتند که هر جسمی یک حقیقت توپُر و متصلی است که اشیای ریز هم نمی‌توانند از آن عبور کنند.
- در قرن بیستم، دانشمندان گفتند اجسام از اتم‌های بسیار کوچکی تشکیل شده که با چشم قابل دیدن نیست. آن اتم‌ها هم از دو هسته و الکترون تشکیل شده و الکترون به دور هسته می‌گردد، چیزی شبیه به منظومهٔ شمسی. بنابراین فاصلهٔ زیادی میان الکترون و هسته وجود دارد و در این فاصله چیزی وجود ندارد. پس اجسام، اشیای متصل و توپُر نیستند.
- بعدها معلوم شد که علاوه بر ماده، انرژی هم وجود دارد و ماده و انرژی، با هم عالم طبیعت را می‌سازند. اینان می‌گویند ممکن است دانشمندان در آینده به هر چیز دیگری معتقد شوند؛ علم یک قرن بعد ممکن است زمین را مسطح و خورشید را دور زمین قرار دهد!
- راستی، آیا جریان علم مبتنی بر احتمالات پیش می‌رود؟ پس حقیقت چگونه به دست می‌آید؟ این قبیل سؤالات در کدام علم باید بررسی شوند؟

چند نمونه از سؤالات‌های معمولی و روزانه (سؤالات‌های مربوط به مرحلهٔ اول تفکر):

انسان در زندگی روزانهٔ خویش، معمولاً با مسئله‌هایی روبه‌رو می‌شود و به حل آن‌ها می‌پردازد؛ مانند: امروز چه لباسی بپوشم؟ کدام کار را اول انجام دهم؟ چه غذایی بخورم؟ و دربارهٔ کارم با چه کسی مشورت کنم؟

چند نمونه از سؤالات‌های اساسی و بنیادی (سؤالات‌های مربوط به مرحلهٔ دوم تفکر):

در میان انبوه افکار و اندیشه‌های روزانه، گاه و بی‌گاه سؤالات‌های خاصی خودنمایی می‌کنند که می‌توانند ساعتی طولانی ما را به خود مشغول سازند و به تفکر وادار نمایند، از قبیل این‌که:

- مقصود ما از آزادی چیست؟ از برابری چه منظوری داریم؟ آیا اصولاً می‌توان آزادی را با برابری جمع کرد؟
- اگر هر کس آزاد باشد هر طور که می‌خواهد زندگی کند، آیا نتیجه این نخواهد شد که آدم‌ها در وضعیت نابرابر قرار گیرند؟
- چرا درد و رنج هست؟ خوشبختی و سعادت در گرو چیست؟ آیا می‌توان به آن رسید؟ سرانجام ما انسان‌ها چه می‌شود؟ آغاز و انجام جهان چگونه است؟ عشق و دوستی چگونه است؟ آیا این‌ها امور واقعی و مقدس‌اند؟ یا امور خیالی و ذهنی؟
- اصولاً انسان و حقیقتِ انسانی چیست؟ آیا انسان اختیار دارد یا مجبور است؟ انسان چه هدفی را باید در دنیا دنبال کند؟
- اگر دقت کنید برخی از سؤال‌هایی که در بالا مطرح شد مربوط به **نیازهای زیستی‌اند** و **جنبه همگانی** دارند و برای همه انسان‌ها مطرح است و جزء مسائل روزمره و معمولی زندگی است؛ از آنجایی که انسان موجودی هوشمند است و زندگی انسان فقط محدود به برآوردن نیازهای معمولی نیست، از این جاست که برای انسان پرسش‌هایی دقیق و عمیق مطرح می‌شود که از حد نیازهای معمولی فراتر می‌رود. بنابراین در حین درگیری‌های زندگی روزمره، ناگهان سؤال‌هایی به ذهن ما خطور می‌کند که با سؤال‌های عادی تفاوت دارد. این سؤال‌ها در مورد مسائل اساسی و بنیادی است؛ مانند آیا جهان آغازی دارد؟ آیا انسان پس از مرگ حساب و کتابی دارد؟ و سؤال‌هایی از این دست که حساب سود و زیان‌های مادی را به هم می‌ریزد. این پرسش‌ها نه در مورد مسائل سطحی و ظاهری است، بلکه در مورد حقیقت وجود انسان، جهان، طبیعت و ... است. این پرسش‌ها، مانند جرقه‌هایی هستند که در ذهن انسان زده می‌شوند؛ اما **بیشتر انسان‌ها**، به سادگی از کنار آن‌ها عبور می‌کنند و یا بعد از مدتی فکر کردن به آن‌ها خسته و دلزده می‌شوند.

ورود به تفکر فلسفی از زمانی شروع می‌شود که ما به صورت جدی به سؤال‌های بنیادی و اساسی می‌پردازیم و برای پاسخ به آن‌ها تلاش می‌کنیم.

انسان و تفکر

- یکی از ویژگی‌های انسان ◀ **پرسش‌گری** است.
- کودکان در همان سنین ابتدایی، از حوادث پیرامون خود سؤال می‌کنند و ◀ کنجکاو خود را با گفتن کلمه «چرا» به پدر و مادر خود نشان می‌دهند.
- **هر سؤال‌ی که برای ما پیش می‌آید**، گویای آن است که ◀ چیزی را نمی‌دانیم و به دنبال دانستن آن هستیم.
- وقتی که از خود می‌پرسیم «امروز به کجا باید بروم به کتابخانه یا به ورزشگاه و یا ...» بدین معناست که هنوز نمی‌دانیم کدام را باید انتخاب کنیم و به دنبال دانستن آن هستیم.
- واسطه رسیدن انسان از مجهولات به معلومات و از پرسش‌ها به پاسخ‌ها، ◀ **تفکر** است. به عبارت دیگر «تفکر»، **واسطه تبدیل جهل به علم است**.
- با قدرت تفکری که خداوند به صورت ذاتی و خدادادی در وجود ما قرار داده:
- الف پاسخ سؤال‌ها را می‌یابیم **ب** امور روزانه خود را سامان می‌دهیم. پس می‌توان گفت بدون تفکر کاری از انسان ساخته نیست.

نکته: تفکر برای انسان یک امر ذاتی و غیرارادی است اما انتخاب موضوع برای فکر کردن یک امر غیر ذاتی و ارادی است. مثلاً من در این ساعت به فلسفه و در ساعت بعد به منطق فکر می‌کنم، چون انتخاب موضوع برای فکر کردن یک امر ارادی است اما خود مسئله فکر کردن از اختیار ما خارج است و غیرارادی است. بنابراین، چه بخواهیم و چه نخواهیم ما موجودی متفکر هستیم.

- **یادآوری:** بچه‌ها اگر یادتون باشه پارسال در منطق خوندم: تفکر یعنی مرتب کردن امور معلوم برای کشف مجهول. مثلاً اگر از ما می‌پرسیدن انسان چیست؟ فوراً می‌گفتیم حیوان ناطق (متفکر). در این مثال امری که برای ما معلوم است (حیوان متفکر) را برای کشف تصور مجهول «انسان» به کار می‌بریم؛ بدین صورت تصور مجهول را توسط تصورات معلوم تعریف می‌کردیم، یا اگر تصدیقی برای ما مجهول بود ما از تصدیقات معلوم برای کشف آن تصدیق مجهول استفاده می‌کردیم. مثلاً اگر تصدیق «حیوه رسانای الکتریسیته است.» برای ما مجهول بود از طریق کنار هم قرار دادن حداقل دو تصدیق معلوم آن را اثبات می‌کردیم. مثلاً استدلال می‌کردیم «حیوه فلز است. هر فلزی رسانای الکتریسیته است.» پس «حیوه رسانای الکتریسیته است.» اسم اینو گذاشته بودیم استدلال. پس ما از طریق تعریف، تصورات مجهول و از طریق استدلال، تصدیقات مجهول خود را حل می‌کنیم. به عبارت دیگر، وقتی که ما از معلومات مان برای کشف و حل مجهولات مان استفاده می‌کنیم، این جریان را تفکر می‌گویید، که تعریف و استدلال از اقسام آن (تفکر) هستند.
- مراحل اندیشه‌ورزی و تفکر در انسان به صورت زیر است:

رسیدن به پاسخ

تفکر در اندوخته‌ها

طرح سؤال

روبه‌رو شدن با مسئله

تطبيق مراحل اندیشه‌ورزی و تفکر در تصور مجهول «انسان چیست؟»

- وقتی با تصور مجهول انسان مواجه شدیم (مواجه شدن با مسئله) ◀ طرح سؤال کردیم که انسان چیست؟ (طرح سؤال) ◀ سپس از اطلاعات قبلی مان که «حیوان ناطق» بود استفاده کردیم (تفکر در اندوخته‌ها) ◀ و به پاسخ حیوان ناطق رسیدیم (رسیدن به پاسخ).

تفکر غیر فلسفی

زمانی که انسان با همان سؤال‌های معمولی و روزانه روبه‌روست و به دنبال پاسخ آن‌هاست، بی‌انگرم **مرحله اول تفکر** است، که می‌توان آن را **تفکر غیر فلسفی** نامید.

- پرسش‌هایی که برای همگان مطرح است، مربوط به **مرحله اول تفکر** است. مانند «چه بخوریم؟»، «چه بپوشیم؟»، «چه مدرک دانشگاهی کسب کنیم؟» و ...، که همه این سؤال‌ها و سؤال‌هایی از این دست مربوط به امور روزمره زندگی است. در این مرحله از تفکر، انسان به دنبال اهدافی است که این اهداف برای **همه انسان‌ها مطرح است**. مانند داشتن اتومبیل، شغل خوب و ...

برخی از ویژگی‌های پرسش‌های غیر فلسفی (پرسش‌های تفکر غیر فلسفی)

- سؤال‌های عادی و معمولی مربوط به زندگی روزانه است (سؤال‌های غیراساسی و غیربنیادی).
- این سؤال‌ها برای همه انسان‌ها کم و بیش مطرح است.
- این سؤال‌ها مربوط به فطرت اول است. (طبق دیدگاه ملاصدرا که در ادامه خواهیم خواند).
- این سؤال‌ها مربوط به عقل معاش است.
- این سؤال‌ها مربوط به شخص ایستاده و واقف است (طبق دیدگاه ملاصدرا).
- این سؤال‌ها مربوط به سود و زیان‌های مادی است.
- این سؤال‌ها ویژگی ساحل افتاده است (طبق دیدگاه اقبال لاهوری که در ادامه خواهد آمد).

تفکر فلسفی

اگر انسان از مرحله اول تفکر عبور کرد و با جدیت و پیوسته به سؤال‌های دسته دوم (سؤال‌های اساسی و بنیادی) پرداخت، وارد مرتبه دوم تفکر شده است. پس شرط لازم برای پرداختن به **سؤالات اساسی**، **عبور کردن از مرحله اول تفکر** است.

- یادمان باشد عبور کردن از مرحله اول تفکر به منزله این نیست که ما امور معمولی زندگی را کلاً نادیده بگیریم، مثلاً درصد کسب روزی یا دنبال مدرک دانشگاهی و داشتن اتومبیل دلخواه و ... نباشیم، بلکه به این معنی است که در عین این‌که به دنبال به دست آوردن این امور معمولی هستیم ولی خود را فقط محدود به این‌ها نکنیم و به مسائل مهم‌تر و بنیادی‌تر فکر کنیم.
- انسانی که به تفکر فلسفی می‌پردازد، ممکن است یک کارگر، فیزیک‌دان، پزشک، دانشجو و یا دانش‌آموز باشد، اما همین‌که وارد این وادی شد و چنین پرسش‌هایی (اساسی و بنیادی) را جدی گرفت و به دنبال یافتن پاسخ به آن‌ها بود در حال **تمرین «تفکر فلسفی»** است.

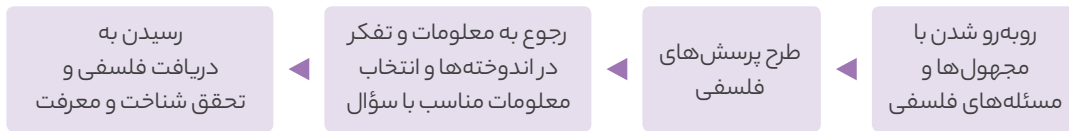
ویژگی‌های پرسش فلسفی

- برای فهمیدن برخی از نکات زیر لازم است، مطالب بعدی درس را یاد بگیرید سپس به این نکات برگردید.
- درباره اساسی‌ترین و نهادهی‌ترین مسائل انسان، طبیعت، جهان و هستی‌اند (موضوعات اساسی).
- کلی و عقلانی هستند و مربوط به ویژگی‌های ظاهری و مادی نیستند.
- مربوط به عقل معاندند نه عقل معاش.
- برخی از آدم‌ها به آن‌ها توجه نمی‌کنند و جدی نمی‌گیرند اگر چه شایسته است همه به آن توجه کنند و جدی بگیرند.
- پاسخ به آن‌ها نحوه زندگی ما را تعیین می‌کند و پاسخ‌گویی به آن‌ها فقط دغدغه فیلسوفان نیست.
- ظاهراً سود مادی ندارند اما عمیق‌اند.
- این پرسش‌ها فقط در دانش تخصصی فلسفه مطرح نیستند، بلکه می‌توانند در هر علمی مطرح شوند.
- این پرسش‌ها اقتضای ذات بشر است.
- این سؤال‌ها مربوط به فطرت ثانی (دوم) است.
- این سؤال‌ها توسط سائر مطرح می‌شود (طبق دیدگاه ملاصدرا).
- کسی که وارد تفکر فلسفی شده سؤالات بنیادی و اساسی را به صورت پیوسته دنبال می‌کند و جدی می‌گیرد.
- زمانی فرد وارد تفکر فلسفی شده که به دنبال پاسخ به سؤالات فلسفی (بنیادی) است و پاسخ به آن‌ها دغدغه خاطر او شده است.
- نحوه پاسخ به این سؤالات موجب تفاوت زندگی انسان‌ها با یکدیگر می‌شود.
- با پاسخ درست و قانع‌کننده به پرسش‌های اساسی و بنیادی، تصمیم‌گیری‌های انسان به نتیجه و سرانجام روشنی می‌رسد.
- با آغاز حیات فکری انسان، برخی افراد به اهمیت پرسش‌های ویژه و اساسی بی‌برند و با دقت و تأمل فراوان، برای دستیابی به پاسخ صحیح تلاش کرده‌اند.
- پرسش‌های فلسفی مصداق را بررسی نمی‌کنند. مثلاً «چند نوع موجود در جهان وجود دارد؟» چون در این سؤال نمونه را باید نام ببرید پس این سؤال، یک سؤال فلسفی نیست. ولی «چرا جهان خلق شده؟» یک سؤال فلسفی است چون پرسش از وجود جهان است.

■ پاسخ سؤالات فلسفی می‌تواند به دانشمندان علوم تجربی در تدوین قوانین علمی کمک کند. مثلاً اگر بپرسیم چرا نتایج تحقیقات روش تجربی به تنهایی نمی‌تواند به صورت کلی بیان شود و تعمیم پیدا کند؟ جواب این سؤال در هیچ علمی پیدا نمی‌شود غیر از فلسفه. پاسخ این سؤال و سؤال‌هایی از این دست موجب کمک به دانشمندان تجربی است.

تفکر فلسفی یعنی پرداختن و توجه جدی و پیوسته به پرسش‌های فلسفی و تلاش برای پاسخ درست به آن‌ها.

■ مراحل تفکر فلسفی به صورت زیر است:



مثال: روبه‌رو شدن با مسئله آزادی و عدالت ◀ طرح پرسش فلسفی چرا عدالت و آزادی لازمه جامعه انسانی است؟ ◀ رجوع به معلومات خودمان درباره آزادی و عدالت ◀ رسیدن به جواب و کسب شناخت درباره مسئله آزادی و عدالت.

دو قلمرو فطرت نزد ملاصدرا

فطرت اول: مشغول بودن و فکر کردن به امور عادی زندگی است. این فطرت مساوی با تفکر غیر فلسفی است. مانند کسب درآمد، خرید منزل و ... عبارت «ساحل افتاده» به (تعبیر اقبال لاهوری) در خود ارزیابی صفحه ۵ و ۶ کتاب درسی (صفحه ۱۵۹ کتاب پیش رو) تعبیری از **فطرت اول** است.

فطرت دوم: ورود به پرسش‌های اساسی و تفکر در آن‌ها (مرحله عالی و برتر) است. مانند تفکر در مسئله عدالت و ... این فطرت همان تفکر فلسفی است که موجب می‌شود انسان از روابط زندگی روزمره فاصله بگیرد و برای کشف رازهای هستی قدم بردارد. کلمه «موج» (به تعبیر اقبال لاهوری) در خود ارزیابی صفحه ۵ و ۶ کتاب درسی (صفحه ۱۵۹ کتاب پیش رو) تعبیری از فطرت دوم است.

■ ملاصدرا مانند در فطرت اول را شایسته انسان نمی‌داند و از انسان‌ها می‌خواهد که بکوشند از فطرت اول عبور کنند و به فطرت ثانی که **مرحله‌ای برتر و عالی‌تر** است، برسند.

مثال: در بیت «تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون / کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد»، مقصود از «سرای طبیعت» فطرت اول و منظور از «کوی طریقت» فطرت دوم است. یعنی این‌که وقتی تمام هم و غم تو امور مادی است، کی می‌توانی به جایگاه رفیع انسان‌های بزرگ راه پیدا کنی. پس شرط رسیدن به آن جایگاه، عدم وابستگی به مسائل فطرت اول است و برای رسیدن به فطرت دوم باید از فطرت اول عبور کنی.

اقسام سؤالات انسان

۱ **سؤالات معمولی و روزانه:** مربوط به تفکر غیر فلسفی یا به قول ملاصدرا فطرت اول است.

۲ **سؤالات اساسی، بنیادی، ویژه و کلی:** مربوط به تفکر فلسفی یا به قول ملاصدرا فطرت دوم است.

سائر و واقف در نظر ملاصدرا (فیلسوف بزرگ قرن دهم و یازدهم هجری)

ملاصدرا می‌گوید مردم بر دو دسته‌اند:

۱ **واقف (ایستاده)**

۲ **سائر (رونده و سیرکننده)**

واقف: از لحاظ لغوی یعنی ایستاده؛ اما از نظر مفهومی او کسی است که:

الف به همین دانش ظاهری دل خوش کرده است، **ب** متوقف شده است، **ج** دروازه جهان بزرگ و برتر به رویش گشوده نشده است و همین دنیای مادی را حقیقت می‌داند. **د** فقط از شنیده‌ها بهره می‌برد و کارش تقلید از دیگران است.

سائر: از لحاظ لغوی یعنی رونده؛ اما از نظر مفهومی او کسی است که:

الف ساکن نیست و اهل حرکت و پویایی است و در پی حقیقت است، **ب** به شنیده‌ها بسنده نمی‌کند، **ج** او در تلاش است که از تنگنای ظواهر و جهان محسوسات عبور کند و به جهان وسیع معقولات راه یابد و **د** همواره در تکاپوست، مثل فیلسوفان.

■ اقبال، شاعر پارسی‌گوی معاصر پاکستان، می‌گوید:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد، آه، که من کیستم
موج ز خود رفته‌ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم

هم نزد ملاصدرا و هم نزد اقبال، مردم بر دو دسته‌اند: ملاصدرا از **دسته نخست** به عنوان «واقف» و اقبال از آن به عنوان «ساحل افتاده» یاد می‌کند. این دسته از انسان‌ها ایستاده و راکداند، انکار که نیستند. هستند، اما هستی انسانی ندارند و در پی کشف حقیقت انسان، جهان و طبیعت نیستند؛ به مسائل عادی و سؤالات معمولی مشغول‌اند.

اما **دسته دوم** که نزد ملاصدرا به «سائر» و نزد اقبال به «موج ز خود رفته» تعبیر شده‌اند، انسان‌هایی هستند که زندگی واقعی انسانی دارند و موج‌وار زندگی می‌کنند و در پویایی و رفتن و حرکت‌اند؛ به دنبال کشف حقیقت‌اند و پرسش‌های اساسی و بنیادی برای آن‌ها مطرح است.

- ملاصدرا و اقبال یک مطلب را با دو شیوه بیان کرده‌اند؛ بنابراین اگر یک مطلب با زبان‌های مختلف بیان شود باز همان مطلب است.
- در شعر اقبال «می‌روم» به معنای جویای حقیقت است و «نرفتن» به معنای دل‌بستگی به زندگی روزمره و توجه نکردن به پرسش‌های بنیادی و اساسی است. رفتن و پویایی نشانه «بودن» و نرفتن و عدم حرکت به منزله «نبودن» است.

دانش فلسفه

تا این‌جا درباره تفکر فلسفی صحبت کردیم و فهمیدیم تفکر فلسفی به چه معنی است. حال می‌خواهیم بدانیم دانش فلسفه چیست؟ یاد گرفتیم بدون در دست داشتن پاسخ درست و قانع‌کننده برای سؤال‌های اساسی و بنیادی، تصمیم‌گیری‌های انسان نتیجه مطلوبی نخواهد داشت. به عبارت دیگر، **با پاسخ درست و قانع‌کننده به پرسش‌های اساسی و بنیادی، تصمیم‌گیری‌های انسان به نتیجه و سرانجام روشنی می‌رسد.**

- بدین ترتیب، در تعریف فلسفه به عنوان علم یا دانش می‌توانیم بگوییم تلاش‌های بشر برای پاسخ قانون‌مند به سؤال‌های اساسی موجب ظهور دانش «فلسفه» گشته است.
- اگر چه ممکن است برای افراد زیادی با تخصص‌های مختلف پرسش‌های اساسی مطرح باشد و این افراد اهل تفکر فلسفی باشند اما تا زمانی‌که به صورت قانون‌مند به این پرسش‌ها نپردازند فیلسوف محسوب نمی‌شوند. مثلاً در حال حاضر بسیاری از انسان‌ها در مورد ویروس کرونا اطلاعات پزشکی دارند اما هیچ‌گاه ما آن‌ها را پزشک نمی‌نامیم بلکه کسی را پزشک می‌دانیم که به صورت تخصصی به حرفه پزشکی مشغول است و به صورت علمی - تخصصی و قانون‌مند به سؤالات این حوزه پاسخ می‌دهد.

دانش فلسفه عهده‌دار بررسی قانون‌مند سؤال‌های مربوط به موضوعات اساسی و بنیادی است. تلاش‌های بشر برای پاسخ قانون‌مند به سؤالاتی درباره موضوعات اساسی، موجب ظهور دانش فلسفه شد. از آغاز حیات فکری انسان، برخی افراد به اهمیت پرسش‌های ویژه و اساسی پی بردند و با دقت و تأمل فراوان، برای دستیابی به پاسخ صحیح به آن‌ها تلاش کردند.

فیلسوف

شخصی است که به صورت تخصصی و قانون‌مند به پرسش‌های اساسی توجه می‌کند و درصدد پاسخ درست به آن‌هاست.

واژه فلسفه

- لفظ فلسفه که ریشه یونانی دارد، عربی شده کلمه «فیلسوفیا» است.
 - «فیلسوفیا» مرکب از دو کلمه «فیلو» به معنی دوستداری و «سوفیا» به معنی دانایی است.
 - پس کلمه فیلسوفیا به معنی «دوستداری دانایی» است.
 - واژه فلسفه در آن زمان‌ها اختصاص به این دانش خاص نداشت و همه دانش‌ها را شامل می‌شد.
 - کسی که **واژه فلسفه را بر سر زبان‌ها انداخت** و عمومی کرد، فیلسوف بزرگ یونان «سقراط» بود.
 - لازم به ذکر است دانشمندان زمان سقراط و قبل از او، خود را «سوفیست» یعنی دانشمند می‌خواندند.
 - ممکن است بپرسید چرا سقراط نیز خود را «سوفیست» خواند و از لفظ فیلسوف که به معنی دوستدار دانش است استفاده کرد؟
 - سقراط به دلایل زیر، مایل نبود او را «سوفیست» یا دانشمند بخوانند و از این رو خود را «فیلسوفوس» (فیلسوف) یعنی دوستدار دانش نامید:
- 1 تواضع و فروتنی در برابر دانایی و علم (دلیل قطعی)
 - 2 شاید به خاطر هم‌ردیف نشدن با سوفیست‌ها (دلیل احتمالی)
- حواسمون باشه فیلسوف یعنی «دوستدار دانایی» ولی فلسفه به معنی «دوستداری دانایی» است.

دیدگاه سوفیست‌ها

- برخی سوفیست‌ها بیشتر به تعلیم:

الف سخن‌وری **ب** وکالت اشتغال داشتند، **ج** دغدغه برخی از آن‌ها بیان واقع و دفاع از حقیقت نبود، بلکه **د** این‌گروه از سوفیست‌ها، پیروزی بر رقیب را مهم‌ترین هدف می‌دانستند.

بنابراین سوفیست‌ها در استدلال‌های خود بیشتر از **مغالطه** کمک می‌گرفتند که به ظاهر درست به نظر می‌رسید، اما در واقع غلط بود.

- روش سوفیست‌ها یعنی **مغالطه‌گری** موجب شد که ◀ سوفیست‌ها برای حقیقت و واقعیت ارزش و اعتباری قائل نباشند و بگویند هرکس هرچه خودش می‌فهمد همان حقیقت و واقعیت است. (ارزش حقیقت و واقعیت متناسب با درک هر فرد است.)
 - از جمله تفاوت‌های دیدگاه فیلسوف با سوفسطائیان در **مسئله واقعیت** این است که:
- فیلسوف واقعیت را مستقل از ادراک انسان می‌داند که ممکن است انسان، آن واقعیت را درست درک کند و یا ممکن است غلط درک کند اما سوفسطائیان واقعیت را مستقل از ادراک انسان نمی‌دانند، بلکه می‌گویند هرچه انسان درک کند آن واقعیت است. فیلسوف می‌گوید: مثلاً وقتی درختی را که دارای برگ‌های سبز است در ذهن تصور می‌کنیم ممکن است در اثر کور رنگی آن برگ‌ها را به صورت زرد تصور کنیم و این فهم و تصور اشتباه ما موجب نمی‌شود که آن درخت برگ‌هایش که در واقع سبز هستند؛ زرد شوند. چون در واقعیت، آن برگ‌ها سبز هستند. پس ما رنگ برگ را چه درست تصور کرده باشیم و چه نادرست، تأثیری در واقعیت خارجی رنگ برگ ندارد، اما سوفیست می‌گوید اگر برگ سبز را به صورت زرد رنگ تصور کردیم این امر درست است. چون جدا از فهم ما واقعیتی خارج از ذهن ما به عنوان برگ سبز وجود ندارد و واقعیت همین درک و فهم ماست.

برخی از نتایج منفی دیدگاه سوفیست‌ها

- ۱ هیچ‌کس دروغ‌گو نیست. چون طبق گفته آن‌ها هرکس خودش حقیقت را درک می‌کند.
- ۲ پژوهش‌های علمی بی‌معنی است. چون پژوهش برای کشف واقعیت است و طبق گفته آن‌ها هرکسی خودش واقعیت را درک می‌کند و همان فهم و درک برای او حقیقت است.
- ۳ هیچ‌کس از دیگری داناتر و عاقل‌تر نیست.
- ۴ هیچ ملاکی برای تشخیص حقیقت و خطا وجود نخواهد داشت. چون هرکس خودش ملاک حقیقت است.
- ۵ هیچ دادگاهی برای مجرمان نباید تشکیل شود. چون همه افراد حقیقت را می‌فهمند.
- ۶ حقیقت یک امر فردی است. بنابراین آن چه که برای یک شخص حقیقت است ممکن است برای دیگری خطا باشد.
- ۷ هیچ قانون کلی در جامعه وجود نخواهد داشت.

تغییر معنی کلمه سوفیست

- بعدها کلمه **سوفیست** (دانشمند) مفهوم اصلی خود را از دست داد و مفهوم **مغالطه‌کار** به خود گرفت و کلمه «سفسطه» هم که در زبان عربی از لفظ «سوفیست» گرفته شده، معنای مغالطه‌کاری پیدا کرد.
- رفته رفته کلمه فیلسوف به مفهوم دانشمند ارتقا پیدا کرد.
- رفته رفته کلمه فلسفه مترادف با دانش شد.

جمع‌بندی سه اصطلاح فلسفه، فیلسوف و سفسطه

اصطلاح	ریشه	مغرب	معنی اولیه	معنی جدید و ارتقاء یافته
فلسفه	یونانی	فیلسوفیا	دوستداری دانایی (دانش)	دانش
فیلسوف	یونانی	فیلسوفوس	دوستدار دانایی (دانش)	دانشمند
سفسطه	یونانی	سوفیست	دانشمند	مغالطه‌کاری

- با گذشت زمان و پیشرفت دانش‌های مختلف، بر هر یک از شاخه‌های دانش نام ویژه‌ای گذاشته شد و به تدریج کلمه فلسفه فقط برای همین دانش خاص به کار رفت.

فلسفه به معنای دانش خاص

فلسفه به معنای مطلق دانش

فلسفه به معنای دوستداری دانایی

- ارسطو فیلسوف بزرگ یونان مانند سقراط، از کلمه فلسفه به معنی دانش استفاده کرد و تمام دانش‌های بشر را به سه دسته اصلی تقسیم کرد. فلسفه اولی از دیدگاه ارسطو، همین دانش خاصی است که در این درس توضیح داده می‌شود. بعد از مرگ ارسطو شاگردان ارسطو نام دیگری به فلسفه اولی دادند. آن‌ها وقتی که نوشته‌های ارسطو را تنظیم می‌کردند، مقالات و آثار فلسفی او را بعد از بخش طبیعیات (فیزیک) قرار دادند به همین دلیل این بخش به مابعدالطبیعه (متافیزیک) مشهور شد. امروزه دیگر کلمه فلسفه به معنی عام دانش به کار نمی‌رود، بلکه برای همین دانش خاص که فلسفه اولی یا مابعدالطبیعه است به کار می‌رود.



فلسفه

دوازدهم

۲

هستی و چیستی

۱

مباحث درس: این بخش از کتاب به مباحث اصلی پیرامون وجود، یعنی رابطه هستی و چیستی، جهان ممکنات و مفاهیم امکان، ضرورت و امتناع، علت و معلول و رابطه علت در جهان اختصاص دارد. هدف از این درس تعیین نسبت میان وجود (هستی) و ماهیت (چیستی) در موجودات است. در این درس، دانش‌آموز باید بتواند دو مفهوم هستی و چیستی در یک موجود و نحوه حمل وجود و هستی بر ماهیات مختلف را تشخیص دهد.

در بخش اول کتاب فلسفه سال یازدهم یاد گرفتیم که دانش فلسفه و رابطه آن با زندگی چیست و فهمیدیم که موضوع دانش فلسفه «وجود» است و فلسفه، مسائل پیرامون «وجود» را بررسی می‌کند؛ بنابراین، اصل دانش فلسفه را «وجودشناسی یا هستی‌شناسی» می‌گویند. «معرفت‌شناسی» نیز که درباره حقیقت علم صحبت می‌کند و بخش دوم کتاب یازدهم را تشکیل می‌داد، خود بخشی از وجودشناسی به معنای عام آن است؛ زیرا حقیقت علم که «وجود ذهنی» نامیده می‌شود، خود قسمی از اقسام «وجود» است.

معرفت‌شناسی] هستی‌شناسی به معنای عام [وجودشناسی به معنای خاص (فلسفه اولی)
وجود ذهنی (علم انسان)] اقسام وجود [وجود خارجی (موجودات در عالم خارج)

هستی و چیستی

یکی از مباحث اولیه فلسفه، درک دو مفهوم «هستی» و «چیستی» (وجود و ماهیت) و تعیین نسبت میان آن دو است؛ این دو مفهوم از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان‌ها هستند و معمولاً در کنار هم به کار می‌روند. سعی می‌کنیم برای شناخت دو مفهوم «هستی» و «چیستی» (وجود و ماهیت) و نسبت میان آن‌ها، چند قدم برداریم تا در قدم آخر، به نتیجه مطلوب برسیم.

هدف قدم نخست: قبول واقعیت مستقل از ذهن

به یاد می‌آوریم که از همان کودکی وقتی گرسنه و تشنه می‌شدیم، به سراغ غذا و آب می‌رفتیم تا نیازمان را برآورده سازیم. وقتی غمگین می‌شدیم و دلمان می‌گرفت، در کنار یکی از عزیزانمان پهلوی می‌گرفتیم تا روحمان آرامش یابد و اندوهمان برطرف گردد. این مطلب، بیانگر آن است که می‌دانیم در اطراف ما چیزهایی واقعی هست که بر حسب نیاز از آن‌ها استفاده می‌کنیم و نیازمان را برطرف می‌سازیم؛ یعنی قبول داریم که مثلاً غذا و آبی واقعاً هست و می‌توان با دست خود آن‌ها را برداشت و از آن‌ها استفاده نمود.

در همین سیر به گذشته، همچنین مواردی را به خاطر داریم که چیزی را واقعی و موجود پنداشته‌ایم؛ اما اندکی بعد، به اشتباه خود پی برده و متوجه شده‌ایم که آن چیز، خیالی است و واقعیت ندارد؛ مانند آن زمان که ابتدا فکر کرده‌ایم در صد متری پیش‌روی ما آب است و وقتی به آنجا رسیده‌ایم دانسته‌ایم که سراب بوده و آب نبوده است.

توضیح عبارت‌های فوق: این مطالب، نشان می‌دهد که اولین اصل فلسفه که مرز جدایی آن با سفسطه است، قبول واقعیت‌هایی در خارج از ذهن است. همچنین ما می‌توانیم اشیا را تشخیص دهیم که هر کدام چه استفاده‌ای دارند؛ مثلاً برای رفع تشنگی به سراغ آب می‌رویم نه نان (اصل سنخیت علت و معلول). ما انسان‌ها، توانسته‌ایم در زندگی خود میان امور واقعی و امور غیر واقعی تفاوت و تمایز ایجاد کنیم. به همین دلیل است که وقتی می‌خواهیم با کسی ارتباط برقرار کنیم به سمت موبایل حرکت کرده و آن را در دست می‌گیریم. آری این عمل ما بیانگر این است که ما قبول کرده‌ایم موبایل یک شیء واقعی است و به وجود آن در خارج اذعان داریم.

نتایج قدم اول

- **اصل قبول واقعیت مستقل از ذهن** (اصل رئالیسم) امری بدیهی است، یعنی نه قابل اثبات تجربی و عقلی است و نه قابل انکار، اما سوفیست‌ها واقعیت خارج از ذهن را قبول ندارند. منکران اصل قبول واقعیت مستقل از ذهن در وجدان خود و در زندگی روزمره به آن معترف‌اند.
- **تشخیص چیستی و خواص اشیا و استفاده از آن‌ها** متناسب با نیاز ما.
- توجه به کثرت: بین این واقعیات تفاوت و تمایز وجود دارد (اشاره به اختلاف بین موجودات).
- قبول واقعیت مستقل از ذهن به منزله این نیست که هر چیزی ما تصور می‌کنیم در خارج موجود باشد. به عبارت دیگر، برخی چیزهایی که ما تصور می‌کنیم در خارج وجود دارد، مثل آب. برخی چیزها که تصور می‌کنیم در خارج موجود نیست، مثل انسان هزار سر. برخی چیزهایی که در خارج هست ما در ذهن تصویری از آن‌ها داریم؛ مانند آتش و برخی چیزهایی که در خارج هست ما تصویری از آن‌ها نداریم. مانند یک موجود در اعماق دریا که تا به حال ندیده‌ایم. پس می‌شود گفت رابطه مفاهیم ذهنی ما با موجود خارجی عموم و خصوص من وجه است.
- همه آدم‌ها هم بودن (واقعیت) و هم نبودن (عدم واقعیت) را می‌شناسند و واقعیت‌ها را دارای تأثیر می‌دانند؛ مثلاً از آب واقعی انتظار رفع تشنگی دارد نه از آب ذهنی.
- در اصل قبول واقعیت مستقل از ذهن به سه امر اقرار شده:
 - 1 ما وجود داریم.
 - 2 چیزهای دیگر وجود دارد.
 - 3 ما می‌توانیم آن واقعیت‌ها را در حد توان مان بشناسیم.

هدف قدم دوم: انتزاع ذهنی دو مفهوم هستی (وجود) و چیستی (ماهیت) از واقعیت یگانه

بعد از این‌که اصل واقعیت مستقل از ذهن (وجود خارجی) را قبول کردیم، حال پرسش این است که این واقعیت خارجی چیست. وقتی از چه بودن سؤال کردیم، بیانگر این است که ما وجود آن شیء را قبول داریم؛ اما می‌خواهیم بدانیم آنچه که در خارج هست چه چیزی است؛ مثلاً انسان است، درخت است و یا هر چیز دیگری. پس وقتی کودکی می‌پرسد: «این حیوان چیست؟» می‌داند که آن شیء موجود است و با اشاره «این» یا «آن» نشان می‌دهد که به «وجود» آن شیء پی برده است؛ اما هنوز از ماهیت و چیستی آن شیء آگاه نیست. به همین دلیل سؤال می‌کند و می‌خواهد آن حیوان یا حیوانات دیگر را که همه موجودند، بشناسد و از چیستی‌شان آگاه شود؛ هر چند که ممکن است این آگاهی کامل نباشد.

حال به این قضایا دقت کنید: «انسان هست»، «درخت هست»، «کوه هست»، «فرشته هست».

در همه این قضایا محمول، واحد و یکسان و موضوعات (ماهیت) گوناگون است؛ یعنی هستی محمول یکسانی است که بر موضوعات مختلف حمل شده است. به عبارت دیگر انسان، درخت، کوه و فرشته در هستی و وجود داشتن مشترک‌اند، اما ماهیت آن‌ها مختلف است؛ مثلاً انسان دارای ویژگی‌هایی مانند تفکر، شاعر بودن و ... است که او را از کوه، درخت و فرشته جدا کرده است و این ویژگی‌ها مربوط به ماهیت انسان است نه وجود او. پس، ما از واقعیت‌های خارجی که یگانه هستند، دو مفهوم برداشت می‌کنیم که یکی از آن مفاهیم وجود است و دیگری ماهیت. پس، در قدم دوم و بعد از گذر از قدم اول (پذیرش اصل واقعیت) متوجه می‌شویم که:

از هر واقعیت پیرامون خود در ذهن دو مفهوم استخراج می‌کنیم

وجود و هستی آن واقعیت ← وجه مشترک (مشابهت) میان موجودات
ماهیت و چیستی آن واقعیت ← وجه اختصاصی (تمایز) موجودات

زیربنای انتزاع مفاهیم وجود و ماهیت ← اصل قبول واقعیت مستقل از ادراک انسان (خارجی) است. چون تا واقعیت را قبول نکنیم، صحبت از انتزاع دو مفهوم وجود و ماهیت ممکن نیست.

اگر یادتان باشد، در مبحث تعریف در منطق یاد گرفتیم که اگر از چیستی یک مفهوم بپرسیم آنچه که در تعریف می‌آید ماهیت (ذات) آن چیز است؛ مثلاً «انسان چیست؟ حیوان متفکر»، «جیوه چیست؟ فلز در دمای طبیعی مایع». آنچه که در جواب این دو پرسش آمده اشاره به ماهیت انسان و جیوه است. پس وقتی که سؤال از چیستی و ماهیت باشد ما با ماهیت جواب می‌دهیم نه با وجود. این را هم باید بدانیم که:

- 1 گاهی از «هستی» یک شیء خبر داریم، اما از «چیستی و ماهیت» آن شیء بی‌خبریم؛ مثلاً چیزی را از راه دور می‌بینیم و نمی‌دانیم چیست. چون با قبول وجود یک شیء در ذهن، ضرورتاً به ماهیت آن شیء پی نمی‌بریم.
- 2 گاهی «چیستی» یک شیء را می‌دانیم، اما از بودنش خبر و اطلاعی نداریم؛ مثلاً می‌دانیم سیمرغ چیست، اما از وجودش اطلاع نداریم؛ بنابراین با قبول ماهیت یک شیء در ذهن، ضرورتاً «هستی و وجود» آن شیء به دست نمی‌آید.

۳ گاهی هم از چیستی و هم از هستی شیء خبر داریم. مثلاً هم از هستی انسان اطلاع داریم و هم چیستی آن را به عنوان حیوان متفکر می‌شناسیم.

۴ گاهی نه از چیستی و نه از هستی چیزی خبر داریم، مثلاً موجودی را که تا به حال ندیده‌ایم و نمی‌دانیم چیست.

حواسمان باشد: در کل هستی موجودات از نظر وجود مشترک اما از نظر ماهیت مختلف‌اند؛ اما در یک نوع واحد مانند انسان، آهن و ... افراد انسان هم در وجود مشترک هستند و هم در ماهیت چون همگی حیوان متفکراند؛ آهن‌های مختلف نیز، هم ماهیتشان یکی است و هم وجودشان؛ بنابراین اشیای واقعی غیر هم نوع، در وجود مشترک و در ماهیت مختلف هستند؛ اما اشیای واقعی هم نوع، هم در وجود و هم در ماهیت مشترک‌اند. در نتیجه، مفاهیم وجود و ماهیت که از یک واقعیت خارجی استخراج و فهمیده می‌شود با هم متفاوت‌اند.

اقسام اشیا و موجودات جهان	نسبت به وجود و هستی آن‌ها	نسبت به ماهیت و چیستی آن‌ها
اشیا و موجودات واقعی	یا علم داریم یا نداریم	یا علم داریم یا نداریم
اشیا و موجودات غیرواقعی (تخیلی)	جهل داریم	گاهی علم داریم

انسان در هر چیزی که مشاهده می‌کند (موجودات واقعی) دو جنبه می‌یابد (دو مفهوم انتزاع می‌کند)	
جنبه اول: موجود بودن (وجود و هستی)	جنبه دوم: چیستی‌داشتن (ماهیت)
وجود وجه مشترک و مشابه موجودات است.	ماهیت وجه اختصاصی و متمایز موجودات است.
همه اشیا و موجودات جهان در وجود و هستی (بودن) یکسانند و تفاوتی با هم ندارند.	همه اشیا و موجودات جهان در ماهیت و چیستی باهم تفاوت دارند.
وجود و هستی بر همه اشیا و موجودات جهان به یک معنا صدق می‌کند.	این جنبه (ماهیت) بر اشیا و موجودات جهان به یک معنا صدق نمی‌کند.

هدف قدم سوم: آشنایی با تمایز میان دو مفهوم هستی (وجود) و چیستی (ماهیت) یا زیادت وجود و ماهیت یا مغایرت وجود و ماهیت

در قدم اول، یاد گرفتیم واقعیت‌هایی در جهان وجود دارد. در قدم دوم هم یاد گرفتیم که وجود و ماهیت در ذهن باهم متفاوت‌اند. حال در قدم سوم یاد می‌گیریم که از یک واقعیت واحد و یگانه که در جهان وجود دارد ما دو مفهوم وجود و ماهیت را استخراج می‌کنیم؛ مثلاً در خارج یک واقعیت به نام گل را در نظر بگیرید. اگر بخواهیم آن را بشناسیم از آن واقعیت یگانه (گل) دو مفهوم «وجود گل» و «ماهیت گل» را به ذهن می‌آوریم. نتیجه این که تمام واقعیت‌های جهان در ذهن ما به دو جزء وجود و ماهیت تحلیل می‌شوند.

یک اتومبیل و یک موبایل را در خارج در نظر بگیرید. ما با قدرت عقلمان می‌توانیم از این واقعیت‌های یگانه خارجی، دو مفهوم وجود و ماهیت آن‌ها را استخراج و انتزاع کنیم و در ذهنمان تصور کنیم، سپس از آن دو مفهوم، قضایایی بسازیم، بدین صورت: «اتومبیل هست»، «موبایل هست». در قضیه «اتومبیل هست»، مفهوم «اتومبیل» اشاره به ماهیت آن و «هست» اشاره به وجود آن است و در قضیه «موبایل هست»، مفهوم «موبایل» اشاره به ماهیت آن و «هست» اشاره به وجود آن است. پس وجود و ماهیت اتومبیل و موبایل در خارج از هم جدا نمی‌شوند اما در ذهن چون در قالب دو مفهوم به ذهن می‌آیند قابل جدایی است. از این رو، مغایرت وجود و ماهیت ذهنی (عقلی) است نه خارجی (مصدق).

مثال: این کتاب زیر دست شما یک واقعیت است که هم جسم است و هم موجود است. اگر از شما بپرسیم کدام قسمتش وجود است و کدام قسمتش جسم است، نمی‌توانید جدا کنید. چون در خارج از همدیگر جدا نمی‌شوند؛ ولی مفاهیم جسم (ماهیت) و وجود دو مفهوم مختلف‌اند. همان‌طور که در منطق خواندید جایگاه مفاهیم در ذهن است پس دو مفهوم وجود و ماهیت یک چیز از جمله جسم، در ذهن مغایر هم هستند نه در خارج از ذهن.

نکته: بعد از این که ما از یک واقعیت خارجی مانند خودکار، وجود و ماهیت آن را در ذهن تصور نمودیم، حال برای اقرار و اذعان به این واقعیت یک قضیه می‌سازیم و می‌گوییم «خودکار هست». پس اگر قصد شناخت یک واقعیت را داشتیم دو مفهوم وجود و ماهیت آن را در ذهن تصور می‌کنیم؛ ولی اگر خواستیم به آن واقعیت اقرار کنیم ما از آن دو مفهوم (وجود و ماهیت) یک قضیه می‌سازیم.

قبول واقعیت ← انتزاع دو مفهوم وجود و ماهیت از آن واقعیت ← ساختن قضیه ← سپس اقرار و اذعان به واقعیت

مثال: قبول واقعیت کتاب ← انتزاع مفهوم وجود و ماهیت کتاب در ذهن ← ساختن قضیه «کتاب هست» ← اقرار و اذعان به واقعیت کتاب در خارج

■ **فارابی، فیلسوف بزرگ مسلمان به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه‌ای کرد و در تمایز میان این دو مفهوم، نکاتی را مطرح نمود. او متوجه شد که وجود و ماهیت در یک واقعیت خارجی به صورت دو جزء مستقل نیستند؛ بلکه در خارج از ذهن وجود و ماهیت کاملاً متحد هستند و یکی محسوب می‌شوند، اما از این واقعیت خارجی، دو مفهوم به نام وجود و ماهیت به ذهنمان می‌آید. پس وجود و ماهیت یک واقعیت، در ذهن قابل تفکیک و جدایی هستند؛ اما در خارج از ذهن، قابل تفکیک و جدایی نیستند.**

- **ابن سینا**، دیگر فیلسوف مسلمان، **راه فارابی** را ادامه داد.
- به عقیده ابن سینا، وقتی می‌گوییم «هستی» و «چیستی» دو جنبه یک چیزاند، به این معنا نیست که آن‌ها دو جزء از یک چیزاند که با هم ترکیب یا جمع شده‌اند؛ آن‌گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل دهنده آب هستند.
- از نگاه علم شیمی، آب، ترکیبی از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن است و این نکته را از طریق یک آزمایش ساده به دست می‌آوریم؛ اما از نگاه فلسفی، آب یک موجود واحد و غیر مرکب ولی با دو جنبه مختلف است. انسان با نظر به این دو جنبه، دو مفهوم چیستی (آب) و هستی (وجود داشتن آب) را به دست می‌آورد و در خارج، دو امر جداگانه به نام «آب» و «وجود» نداریم. به عبارت دیگر، «آب» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت از یک موجود واحد است.

واقعیت‌های خارجی در خارج از ذهن وجود و ماهیت‌شان قابل جدایی نیست، اما در ذهن (عالم عقل) قابل تفکیک‌اند و مغایر هم‌اند. چون در قالب دو مفهوم به ذهن می‌آیند. به عبارت دیگر، واقعیت‌های خارجی اتحاد مصداقی و اختلاف مفهومی دارند؛ یعنی وجود در مقام مفهوم مغایر با ماهیت است ولی در مقام خارج با آن متحد است.

هدف قدم چهارم: آشنایی با دلایل مغایرت وجود و ماهیت در ذهن نزد ابن سینا

- ابن سینا برای این نظر خود که آن را «مغایرت وجود و ماهیت» نامیده است، دلایلی ذکر کرده که در اینجا یکی از آن دلایل را توضیح می‌دهیم:
- به عقیده ابن سینا، در دو گزاره «انسان حیوان ناطق است» و «انسان موجود است» حمل «وجود» بر «انسان» با حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» کاملاً متفاوت است (دال بر مغایرت ذهنی وجود و ماهیت).
 - در جمله «انسان حیوان ناطق است»، «حیوان ناطق» که محمول قضیه است، در تعریف انسان آمده است؛ در حقیقت «حیوان» و «ناطق» از اجزای تعریفی انسان است و همان چیستی اوست و گویای ذات و حقیقت انسان می‌باشد؛ یعنی ذات انسان چیزی جز همان «حیوان ناطق» نیست. به عبارت دیگر، این دو مفهوم، یعنی «حیوان ناطق» و «انسان» از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است. اصولاً لفظ «انسان» برای «حیوان ناطق» به کار می‌رود؛ همان‌طور که از واژه مثلث برای «شکل سه ضلعی» استفاده می‌شود. «شکل سه ضلعی» همان حقیقت و ذات «مثلث» را نشان می‌دهد. تفاوت «انسان» و «حیوان ناطق» صرفاً در اجمال و گستردگی‌شان است؛ یعنی حیوان ناطق مفهوم گسترده انسان است و «انسان» همان اجمال «حیوان ناطق» می‌باشد.
 - چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چیستی و ذاتیات خود اوست و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی‌توان پرسید چه دلیلی دارید که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کردید؟
 - اما رابطه دو مفهوم «وجود» و «انسان» این‌گونه نیست، در عبارت «انسان موجود است» مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین، میان «انسان» به عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ذاتی برقرار نیست و حمل «وجود» بر «چیستی» ای از جمله «انسان» نیازمند دلیل است. حال این دلیل ممکن است از طریق حس و تجربه به دست آید یا از طریق عقل محض.

در منطق دو نوع حمل داریم: ۱ حمل اولی ذاتی و ۲ حمل شایع صناعی

تعریف حمل اولی ذاتی: هرگاه موضوع و محمول قضیه از نظر مفهومی و مصداقی یکی باشند آن را حمل اولی ذاتی می‌گویند. مانند: جیوه، فلز مایع است. معنی و مفهوم محمول این قضیه یعنی (فلز مایع) با معنی و مفهوم موضوع قضیه (جیوه) یکی است. فقط تفاوت در اجمال و تفصیل است. یعنی «فلز مایع» تفصیل و شرح جیوه است؛ اما از نظر مصداق (در خارج) جیوه و فلز مایع در خارج یکی هستند. یا در قضیه «جیوه جیوه است» محمول همان موضوع است که در این قضیه چون محمول عین موضوع است تفاوت در اجمال و تفصیل هم وجود ندارد. پس در این قضیه محمول همان موضوع است مثل «انسان انسان است.» و یا محمول از اجزای ماهیت موضوع (تفصیل و شرح) موضوع است مانند: «انسان ناطق است.» که ناطق از اجزای ماهیت انسان است.

ویژگی‌های قضایای حمل اولی ذاتی

- ۱ قضایای حمل اولی ذاتی همیشه صادق هستند، مثلاً در قضیه «انسان حیوان ناطق است.» نیازی به بررسی صدق و کذب آن نیست، به قول منطقیون قضایای حمل اولی ذاتی، صدق منطقی دارند.
- ۲ در این حمل، محمول ذاتی موضوع است. به عبارت دیگر، اگر موضوع را تحلیل عقلی کنیم، می‌بینیم که محمول در دل آن نهفته است. مثلاً در قضیه «انسان حیوان ناطق است» اگر انسان را تحلیل کنیم؛ در مفهوم انسان، مفهوم حیوان ناطق قرار دارد.
- ۳ در این حمل، حمل محمول بر موضوع محتاج به دلیل نیست. در قضیه «مثلث سه ضلعی است»، حمل سه ضلعی بر مثلث دلیل نمی‌خواهد.

۴ در این حمل، حملِ محمول بر موضوع محتاج به علت نیست. در قضیه «مثلث سه ضلعی است»، نمی‌توانیم بپرسیم چه عاملی موجب شده که مثلث سه ضلعی باشد. چون سه ضلعی بودن مثلث علت نمی‌خواهد.

۵ در این حمل، رابطه محمول و موضوع ضروری و وجوبی است که در درس بعد خواهیم خواند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم موبایل موجود است. رابطه موبایل و موجود بودن قطعی (ضروری و وجوبی) نیست و می‌تواند موبایل موجود نباشد.

تعریف حمل شایع صناعی: هرگاه مفهوم موضوع و محمول مختلف باشد و مصداق آن‌ها یکی باشد، آن را حمل شایع صناعی می‌گویند. مانند: «انسان فیلسوف است.» در این قضیه مفهوم انسان (موضوع) با مفهوم فیلسوف (محمول) مختلف است. اما در خارج انسان و فیلسوف یکی هستند. اگر به قضایای حمل شایع دقت کنیم، هیچ‌کدام از ویژگی‌های قضایای حمل اولی ذاتی را ندارند.

ویژگی‌های قضایای حمل شایع صناعی

۱ همیشه صادق نیستند.

۲ حمل محمول بر موضوع هم محتاج به دلیل است. و هم محتاج به علت است.

۳ همچنین وقتی موضوع را تحلیل می‌کنیم، محمول از اجزای ذاتی آن نیست.

۴ بین موضوع و محمول رابطه ضروری برقرار نیست.

حال برگردیم به بحث: تمام قضایایی که در آن وجود بر ماهیت حمل می‌شود مانند: «انسان موجود است یا لپ‌تاپ هست.» جزء قضایای حمل شایع صناعی هستند. چون وقتی مفهوم انسان و یا لپ‌تاپ را تحلیل می‌کنیم هستی و وجود را در آن‌ها نمی‌بینیم. همچنین حمل هستی و وجود بر انسان و لپ‌تاپ هم محتاج به علت است و هم محتاج به دلیل است؛ ممکن است این قضایا نیز همیشه صادق نباشند؛ مثلاً در قضیه «شریک خدا موجود است.» یک قضیه کاذب است. علاوه بر این، بین موضوع و محمول قضایا، رابطه ضروری و قطعی برقرار نیست. به عبارت دیگر، انسان و لپ‌تاپ می‌توانند نباشند.

پس حواسمان باشد: در تمام قضایایی که محمول آن وجود و مشتقات وجود است حمل وجود بر موضوع (ماهیت) محتاج دلیل است مانند: «لپ‌تاپ موجود است.»

خلاصه دلیل ابن‌سینا بر مغایرت وجود و ماهیت: در قضایایی که محمول آن وجود است و موضوع آن ماهیت است مانند: «کوه موجود است.»، اگر کوه را تعریف کنیم مفهوم وجود در تعریف آن نمی‌آید. در نتیجه، حمل موجود (وجود) بر کوه (ماهیت) دلیل حسی و تجربی و یا عقلی می‌خواهد به عبارت دیگر، محمول وجود، ذاتی موضوع (کوه) نیست. چون کوه می‌تواند موجود باشد و یا موجود نباشد. چون مفهوم کوه و مفهوم وجود یکی نیستند، بنابراین وجود و ماهیت تفاوت مفهومی دارند، ولی در خارج (مصداق) ماهیت کوه و وجود کوه متحداند و قابل جدایی نیستند. به عبارت دیگر، حمل وجود کوه بر ماهیت کوه حمل شایع صناعی است و در حمل شایع صناعی موضوع و محمول از لحاظ مفهوم مختلف‌اند؛ اما در مصداق متحداند.

حمل وجود بر ماهیت هم علت می‌خواهد و هم دلیل ولی حمل اجزای (ذاتی) ماهیت بر ماهیت دلیل و علت نمی‌خواهد.

اگر مفهوم موضوع و محمول یکی باشد و یا تفاوت فقط در اجمال و تفصیل باشد، حمل اولی ذاتی است، ولی اگر مفهوم موضوع و محمول مختلف باشد مثل قضایایی که محمول آن وجود است، حمل شایع صناعی است.

اصل قبول واقعیت زیر بنای اصل مغایرت (زیادت) ذهنی وجود و ماهیت است.

جمع بندی اقسام حمل		
اقسام حمل	مثال	توضیح
حمل اولی ذاتی	انسان حیوان ناطق است.	حمل ضروری و بی‌نیاز از دلیل و علت - موضوع و محمول، عینیت (یکسانی) مفهومی و مصداقی دارند.
	مثلث سه ضلعی است.	حمل هوویت (این همانی): یعنی مفهوم محمول همان مفهوم موضوع است.
حمل شایع صناعی	انسان موجود است.	حمل غیرضروری، نیازمند دلیل و علت است.
	مثلث موجود است.	مفهوم محمول غیر از مفهوم موضوع است. مانند: «حمل وجود بر انسان یا بر مثلث»

مغایرت وجود و ماهیت در ذهن (زیادت وجود بر ماهیت یا عروض وجود بر ماهیت)	
معنی و مفهوم مغایرت	عین هم نبودن - زیادت داشتن - دو جنبه از یک چیز بودن - مختلف و متفاوت بودن - متمایز و از هم جدا بودن
هدف بحث مغایرت وجود و ماهیت	اثبات این که مفهوم وجود و ماهیت در ذهن، عینیت و یکسانی ندارند؛ یعنی وجود و ماهیت در ذهن دو جنبه از یک چیزاند. مثال: «انسان و وجود» یا «مثلث و وجود»، در ذهن و از جهت مفهوم مغایر یعنی مختلف، متفاوت، متمایز و از هم جدا و قابل تفکیک هستند.
دلایل مغایرت وجود و ماهیت	<p>۱- اگر وجود عین ماهیت یا جزء ماهیت (جنس یا فصل) باشد، نفی ماهیت از وجود، ممکن نخواهد بود. حال آنکه می توان وجود را از ماهیات جدا کرد؛ مثلاً می توان گفت: «انسان نیست.» یا انسان موجود نیست.</p> <p>۲- اگر وجود عین ماهیت یا جزء آن باشد، اثبات وجود هیچ ماهیتی به دلیل نیاز نداشت و تصور هر ماهیتی، برای اثبات وجود آن کافی بود. یعنی در قضیه «فرشته موجود است.» اگر ماهیت (فرشته) و وجود (موجود) یکی بودند، اثبات این قضیه به دلیل نیاز نداشت؛ ولی برای این که مطمئن باشیم فرشته موجود است دلیل می خواهیم.</p> <p>۳- اگر وجود عین ماهیت یا جزء آن باشد، تصور وجود از تصور ماهیت جدا نمی شد؛ یعنی هرگاه ماهیتی را تصور می کردیم باید به وجود آن پی می بردیم، در صورتی که خیلی از ماهیات را می شناسیم، ولی از وجود آن ها خبر نداریم مانند سیمرغ و برعکس از وجود خیلی چیزها خبر داریم؛ ولی از ماهیات آن ها خبر نداریم و یا کمی خبر داریم. مانند سیاره پلوتون که مطمئنیم وجود دارد؛ اما ماهیت آن را نمی شناسیم. پس اگر وجود و ماهیت یکی بودند، همین که به وجود چیزی پی می بردیم، باید به ماهیت آن هم پی می بردیم و یا اگر به ماهیت چیزی پی می بردیم باید به وجود آن هم پی می بردیم، ولی این گونه نیست. پس وجود و ماهیت مفهوماً مغایر هم اند.</p> <p>۴- اگر وجود عین ماهیت باشد، همه ماهیات یکی خواهند بود، زیرا وجود یک مفهوم مشترک بین همه موجودات است و اگر این مفهوم واحد عین مفهوم همه ماهیات باشد، لازم می آید که همه ماهیات یکی باشند؛ یعنی ماهیت درخت، انسان، سنگ و ... یکی باشند، حال آنکه چنین نیست و ماهیات باهم مختلف اند. پس وجود و ماهیت یکی نیستند.</p> <p>۵- اگر وجود جزء ماهیت (جنس یا فصل) باشد، مستلزم تسلسل است؛ زیرا اگر وجود، مثلاً جنس برای ماهیت باشد، لازم می آید که جزء دیگر ماهیت که آن هم خودش ماهیتی است، خودش موجود باشد و لازم می آید که وجود، جزء آن جزء هم باشد و چون آن جزء نیز موجود است، لازم می آید که وجود، جزء آن نیز باشد.</p> <p>۶- تمام ماهیات نسبت به بودن و نبودن حالت تساوی دارند؛ یعنی ممکن است باشند و یا نباشند. حال اگر وجود و ماهیت یکی بودند، باید نسبت ماهیت به نبودن که نقیض بودن است محال و ممتنع باشد. در حالی که نسبت ماهیت به نبودن امکان است نه امتناع.</p>

نکته: چون وجود و ماهیت در خارج، عینیت و یکسانی دارند و غیرقابل تفکیک هستند؛ بنابراین موضوع بحث نیست و نیاز به اثبات ما نیستند.

گذری تاریخی (اشاره گذرا به تاریخچه مغایرت وجود و ماهیت در ذهن)

- به علت توجه خاص ابن سینا، این بحث با عنوان «مغایرت وجود و ماهیت» و با عنوان هایی مشابه، مقدمه طرح مباحث جدیدی قرار گرفت؛ به گونه ای که گفته اند: «فرق بین ماهیت و وجود بی تردید یکی از اساسی ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است.»
- «مغایرت وجود و ماهیت» پایه یکی از برهان های ابن سینا در اثبات وجود خدا به نام **برهان «وجوب و امکان»** نیز قرار گرفت.
- **توماس آکوئیناس** یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا و آشنا به فلسفه ابن سینا، اصل مغایرت وجود و ماهیت را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آن جا شد.
- توماس آکوئیناس همچون ابن سینا، این نظر (مغایرت ذهنی وجود و ماهیت) را پایه برهان های خود در **خداشناسی** قرار داد و پایه گذار مکتب فلسفی «تومیسیم» در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است.
- توماس آکوئیناس که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می کرد، فلسفه ای را در اروپا پایه گذاری کرد که بیشتر متکی به دیدگاه های **ابن سینا و تا حدودی «ابن رشد»** بود. همین امر، فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب از طریق ابن سینا و ابن رشد مجدداً با **فلسفه ارسطویی** آشنا شوند؛ گرچه از قرن ۱۶ میلادی با رشد تجربه گرایی، این دیدگاه ها جای خود را به فلسفه های حس گرا و تجربه گرا دادند و فرصت رشد و گسترش بیشتر را پیدا نکردند.
- این نظر «مغایرت وجود و ماهیت» ابن سینا مورد توجه فلاسفه مسلمان نیز قرار گرفت و زمینه گفت و گوهای مهم فلسفی فراوانی را فراهم آورد که تا امروز هم ادامه یافته است.

تأمل

صفحة ۳ کتاب درسی

این رفتار طبیعی و معمولی که از همه انسان‌ها سر می‌زند، در بردارنده چه پیام‌های فلسفی است؟

۱ پذیرش واقعیت و اصل رئالیسم (واقعیت‌هایی وجود دارند).

۲ توجه به کثرت: بین این واقعیات تفاوت و تمایز وجود دارد (اشاره به اختلاف بین موجودات).

۳ ما از این رفتار طبیعی می‌فهمیم که: اصل پذیرش واقعیت، یک اصل بدیهی و روشن است. همچنین می‌فهمیم که: همگان این اصل را قبول دارند؛ زیرا همه مردم در این مورد رفتار مشابهی دارند.

تکمیل گزاره‌ها

صفحة ۴ کتاب درسی

۱ در اطراف ما اشیای فراوانی هستند که هم «چیستی» آن‌ها را می‌شناسیم و هم از «هستی» شان خبر داریم؛ مانند:

پاسخ آب، انسان، حیوانات، درختان

۲ برخی امور هستند که از «هستی» شان خبر داریم اما «چیستی» آن‌ها هنوز چندان برای ما روشن نیست؛ مانند:

پاسخ حقیقت نور، سیاه چاله‌ها در فضا

۳ «چیستی» های فراوانی را هم می‌توانیم در ذهن خود حاضر کنیم؛ در حالی که می‌دانیم این امور، حداقل تاکنون «وجود» ندارند؛ مانند:

پاسخ پری دریایی

بررسی

صفحة ۶ کتاب درسی

اگر مفهوم «وجود» عین مفهوم «ماهیت» یا جزء آن بود، آیا مشکل و مسئله‌ای پیش می‌آمد؟ پاسخ مثبت یا منفی خود را توضیح دهید.

دلیل اول: اگر وجود عین ماهیت یا جزء ماهیت (جنس یا فصل) می‌بود، نفی ماهیت از وجود، ممکن نبود و حال آنکه می‌توان وجود را از ماهیات نفی کرد؛ مثلاً می‌توان گفت: «انسان نیست.»

دلیل دوم: اگر وجود عین ماهیت یا جزء ماهیت می‌بود، اثبات وجود برای هیچ ماهیتی نیازمند به دلیل نبود. با تصور هر ماهیتی وجود هم با آن همراه بود. به عبارتی، اگر وجود عین ماهیت یا جزء آن می‌بود، تصور وجود از تصور ماهیت منفک نمی‌شد و هرگاه ماهیت را تصور می‌کردیم وجود نیز تصور شده بود و حال آنکه، گاهی ماهیتی را تصور می‌کنیم و در آن حال از هستی یا نیستی آن غفلت داریم. اگر وجود عین ماهیت بود، لازم می‌آمد که همه ماهیات یکی باشند، زیرا وجود یک مفهوم است و اگر این مفهوم واحد عین مفهوم همه ماهیات باشد، لازم می‌آید که همه ماهیات یک مفهوم داشته باشند. اما اگر وجود جزء ماهیت (جنس یا فصل) باشد، مستلزم تسلسل است، زیرا اگر وجود، مثلاً جنس برای ماهیت باشد، لازم می‌آید که جزء دیگر ماهیت که آن هم خودش ماهیتی است، خودش موجود باشد و لازم می‌آید که وجود، جزء آن جزء هم باشد و چون آن جزء نیز موجود است، لازم می‌آید که وجود، جزء آن نیز باشد.

بازبینی

صفحة ۶ کتاب درسی

به فعالیت «تکمیل کنید» برگردید و با توجه به بیان ابن سینا، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

۱ آیا سه گزاره طرح شده، با بیان ابن سینا هماهنگ‌اند؟

پاسخ همه گزاره‌ها با بیان ابن سینا هماهنگ است و تضادی با قول ایشان ندارد.

۲ کدام گزاره نظر ابن سینا را بیشتر تأیید می‌کند؟

گزاره‌های دوم و سوم با روشنی بیشتری تمایز وجود از ماهیت را می‌رسانند، زیرا در گزاره دوم این نکته آمده که هستی برخی از امور را می‌شناسیم اما ماهیت آن‌ها روشن نشده است. در گزاره سوم نیز گفته شده که ما می‌توانیم ماهیاتی را در ذهن بیاوریم در حالی که ممکن است اصلاً موجود نباشند. در گزاره اول، سخنی از تمایز میان وجود و ماهیت نیست و فقط گفته شده که ما از اشیای پیرامون خود دو مفهوم چیستی و هستی را به دست می‌آوریم. گزاره‌های دوم و سوم به نحو روشن‌تر این تمایز را می‌رسانند.

۱ | قضیه انسان موجود است را با کدام یک از قضایای زیر می توان مقایسه کرد؟

- ۱ انسان بشر است. ۲ انسان حیوان است. ۳ انسان مخلوق است.

پاسخ
قضیه انسان موجود است، حمل شایع صناعی است. همچنین در این عبارت دال بر مغایرت وجود و ماهیت در ذهن است. در گزاره های اول و دوم، حمل بشر و حیوان بر انسان یک حمل ذاتی و ضروری است و به دلیل نیاز ندارد. اما در گزاره سوم حمل مخلوق بر انسان ذاتی نیست و دلیل می خواهد و دلیل آن، از طریق عقل به دست می آید.

۲ | شبی علی و محمد در حال گفت و گو بودند، از دور، سایه چیزی شبیه یک حیوان نشسته را دیدند. علی گفت: آن یک «سگ» است ولی محمد گفت: آن یک «گرگ» است، وقتی کمی نزدیک تر شدند، دیدند نه سگ است و نه گرگ، بلکه یک تخته سنگ است! به نظر شما چه نتیجه ای می توان در نسبت میان چیستی و هستی گرفت؟

پاسخ
گویای آن است که انسان میان وجود و ماهیت تمایز قائل می شود و نیز انسان برای وجود، یک معنا در ذهن دارد و با این که نسبت به ماهیت آن موجود شک و تردید دارد که چه ماهیتی است، اما این شک و تردید به وجود آن موجود سرایت نمی کند.

۳ | به گزاره های زیر توجه کنید و بگویید حمل کدام یک از محمول ها به موضوع ها نیازمند دلیل است و چرا؟

- ۱ انسان حیوان است. ۲ انسان شیر است. ۳ انسان عجول است. ۴ انسان ناطق است. ۵ انسان موجود است.

پاسخ
۱ حمل حیوان بر انسان ذاتی است و دلیل نمی خواهد.
۲ حمل شیر بر انسان ممنوع است زیرا نه به لحاظ مفهومی جزء مفهوم انسان است و نه به لحاظ خارج شیر و انسان یکی هستند.
۳ حمل عجول بودن بر انسان ذاتی نیست و دلیل می خواهد و دلیل آن، از طریق عقل به دست می آید.
۴ حمل ناطق بر انسان نیز ذاتی است و دلیل نمی خواهد.
۵ حمل موجود بر انسان نیز ذاتی نیست و دلیل می خواهد که دلیل آن هم همان مشاهده و تجربه خود ماست.

۴ | آیا در قضیه «مثلث سه ضلعی است.» حمل محمول بر موضوع نیاز به دلیل دارد؟ چرا؟

پاسخ
خیر، چون سه ضلعی از ذاتیات مثلث است. نوع قضیه اولی ذاتی است.

پرسش های تشریحی

۱ | چرا گفته می شود، یکی از مباحث اولیه فلسفه، درک دو مفهوم «هستی» و «چیستی» (وجود و ماهیت) و تعیین نسبت میان آن دو است؟

پاسخ
زیرا این دو مفهوم از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان ها هستند و معمولاً در کنار هم به کار می روند.

۲ | چرا یک کودک به هنگام مواجهه با یک حیوان می پرسد: «این حیوان چیست؟»

پاسخ
زیرا وی می داند که آن شیء موجود است اما از ماهیت و چیستی آن شیء آگاه نیست. لذا می خواهد آن حیوان یا حیوانات دیگر را که همه موجودند، بشناسد و از چیستی شان آگاه شود؛ هر چند که این آگاهی کامل نباشد.

۳ | مقصود ابن سینا از این سخن که «هستی» و «چیستی» دو جنبه یک چیزند، را با ذکر مثال توضیح دهید.

پاسخ
مقصود این است که آن ها دو جز از یک چیز که با هم ترکیب یا جمع شده اند؛ نیستند؛ آن گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل دهنده آب هستند.

۴ | در عبارت «انسان موجود است» تفاوت «انسان» و «وجود» از چه جهتی است؟

پاسخ
تفاوت «انسان» و «وجود» از جهت مفهوم است یعنی «انسان» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت از یک موجود واحد هستند. انسان با نظر به این دو جنبه، دو مفهوم چیستی (انسان) و هستی (وجود داشتن انسان) را به دست می آورد و در خارج، دو امر جداگانه به نام «وجود» و «انسان» نداریم.

۵ | با توجه به عقیده ابن سینا، توضیح دهید که آیا فهم ما از قضیه «انسان حیوان ناطق است» با فهم ما از قضیه «انسان موجود است» یکسان است؟ چرا؟

پاسخ
خیر. در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، «حیوان ناطق» که محمول قضیه است، در تعریف انسان آمده است؛ و در حقیقت «حیوان» و «ناطق» از اجزای تعریفی انسان است و همان چیستی اوست و گویای ذات و حقیقت انسان می باشد؛ یعنی ذات انسان چیزی جز همان «حیوان ناطق» نیست. به عبارت دیگر، این دو مفهوم یعنی «حیوان ناطق» و «انسان» از یکدیگر جدایی ناپذیرند. هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است. اما در عبارت «انسان موجود است» مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی گیرد. بنابراین، میان «انسان» به عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ذاتی برقرار نیست. بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چیستی» از جمله «انسان» نیازمند دلیل است.

۶ | رابطه بین دو مفهوم «انسان» و «وجود» چگونه است؟

پاسخ در عبارت «انسان موجود است» مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی‌گیرد. بنابراین، میان «انسان» به عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ذاتی برقرار نیست. بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چیستی» از جمله «انسان» نیازمند دلیل است. حال، این دلیل ممکن است از طریق حس و تجربه به دست آید یا از طریق عقل محض.

۷ | چرا نمی‌توان پرسید چه عاملی باعث می‌شود «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنیم؟

پاسخ چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است. حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» جزء چیستی و ذاتیات خود اوست و به دلیل نیاز ندارد.

۸ | حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چگونه حملی است؟ و چرا به دلیل نیازمند نیست؟

پاسخ حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» یک «حمل ذاتی و ضروری» است، چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چیستی و ذاتیات خود اوست و لذا به دلیل نیاز ندارد.

۹ | با توجه به عقیده ابن سینا، توضیح دهید، چرا در عبارت «انسان موجود است» مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی‌گیرد؟

پاسخ زیرا میان «انسان» به عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ذاتی برقرار نیست. بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چیستی» از جمله «انسان» نیازمند دلیل است.

خرداد ۹۹

۱۰ | تفاوت حمل «حیوان ناطق» بر انسان با حمل «موجود» بر انسان چیست؟ توضیح دهید.

پاسخ در عبارت «انسان حیوان ناطق است» حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» یک «حمل ذاتی» است و به دلیل نیاز ندارد؛ اما حمل «وجود» بر هر «چیستی» از جمله «انسان» نیازمند دلیل است و حمل شایع صناعی است.

شهرریور ۹۹

۱۱ | تفاوت حمل «شکل سه ضلعی» بر مثلث با حمل «موجود» بر مثلث چیست؟ توضیح دهید.

پاسخ در عبارت «مثلث شکل سه ضلعی است» حمل «شکل سه ضلعی» بر «مثلث» یک «حمل ذاتی و ضروری» است و به دلیل نیاز ندارد؛ اما حمل «وجود» بر «مثلث» در عبارت «مثلث موجود است» رابطه ضروری نیست و به دلیل نیاز دارد.

۱۲ | مقصود از این سخن که تفاوت «انسان» و «حیوان ناطق» صرفاً در اجمال و گستردگی شان است؛ چیست؟

پاسخ مقصود این است که حیوان ناطق مفهوم گسترده انسان است و «انسان» همان اجمالی «حیوان ناطق» می‌باشد.

پرسش‌های کوتاه پاسخ

۱ | موضوع دانش فلسفه چیست؟

۲ | چرا اصل دانش فلسفه را «وجودشناسی» می‌گویند؟

۳ | یکی از مباحث اولیه فلسفه چه بود؟

۴ | انسان در هر چیزی که مشاهده می‌کند، دو جنبه می‌یابد، آن دو جنبه کدام‌اند؟

۵ | وجه مشترک و وجه اختصاصی همه موجودات را بنویسید.

۶ | به ترتیب، کدام فیلسوف مسلمان، به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه‌ای کرد و کدام فیلسوف راه وی را ادامه داد؟

خرداد ۹۹

۷ | کدام اصل، پایه برهان وجوب و امکان ابن سینا قرار گرفته است؟

۱ | مغایرت وجود و ماهیت ۲ | تقدم علت بر معلول

۸ | به نظر ابن سینا، دلایل حمل «وجود» بر هر «چیستی» از جمله «انسان» از چه طریقی به دست می‌آید؟

۹ | یکی از اساسی‌ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی چه نام دارد؟

۱۰ | یکی از برهان‌های ابن سینا در اثبات وجود خدا به چه بهرانی معروف است؟

۱۱ | توماس آکوئیناس کدام اصل را پایه برهان‌های خود در خداشناسی قرار داد؟

- ۱۲ | توماس آکوئیناس مانند کدام فیلسوف، اصل مغایرت وجود و ماهیت را پایه برهان‌های خود در خداشناسی قرار داد؟
- ۱۳ | کدام فیلسوف بزرگ اروپا، پایه‌گذار مکتب فلسفی «تومیسم» در اروپا شد؟
- ۱۴ | مکتب فلسفی ای که توماس آکوئیناس پایه‌گذار آن در اروپا شد چه نام دارد؟
- ۱۵ | فلسفه‌ای که توماس آکوئیناس در قرن‌های ۱۳ میلادی در اروپا ترویج کرد، متکی به دیدگاه‌های کدام فلاسفه مسلمان بود؟
- ۱۶ | فیلسوفی که در قرن ۱۳ میلادی در اروپا، دیدگاه‌های ابن‌سینا را ترویج کرد، نام ببرید.
- ۱۷ | فلاسفه غرب از چه طریقی توانستند مجدداً با فلسفه ارسطویی آشنا شوند؟
- ۱۸ | در قرن ۱۶ میلادی، کدام مکتب غربی در اروپا رشد کرد و باعث ظهور چه نوع فلسفه‌هایی گردید؟

۱ وجود	۲ زیرا فلسفه، مسائل پیرامون «وجود» را بررسی می‌کند.
۳ درک دو مفهوم «هستی» و «چیستی» (وجود و ماهیت) و تعیین نسبت میان آن دو است.	
۴ موجود بودن و چیستی داشتن	۵ وجود، وجه مشترک و ماهیت، وجه اختصاصی آن‌ها است.
۶ فارابی - ابن‌سینا	۷ مورد ۱ (مغایرت وجود و ماهیت)
۸ از طریق حس و تجربه به دست آید یا از طریق عقل محض	۹ فرق بین ماهیت و وجود
۱۰ برهان وجوب و امکان	۱۱ اصل مغایرت وجود و ماهیت
۱۲ ابن‌سینا	۱۳ توماس آکوئیناس
۱۴ تومیسم	۱۵ بیشتر ابن‌سینا و تا حدودی ابن‌رشد
۱۶ توماس آکوئیناس	۱۷ از طریق ابن‌سینا و ابن‌رشد
۱۸ تجربه‌گرایی، فلسفه‌های حس‌گرا و تجربه‌گرا	

جاهای خالی را با استفاده از کلمات مناسب کامل کنید.

- ۱ | موضوع دانش فلسفه است.
- ۲ | فلسفه، مسائل پیرامون را بررسی می‌کند؛ بنابراین، اصل دانش فلسفه را می‌گویند.
- ۳ | یکی از مباحث اولیه فلسفه، درک و تعیین نسبت میان دو مفهوم و است.
- ۴ | دو مفهوم و از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان‌ها هستند و معمولاً در کنار هم به‌کار می‌روند.
- ۵ | انسان در هر چیزی که مشاهده می‌کند، دو جنبه و را می‌یابد.
- ۶ | وجه مشترک موجودات است و وجه اختصاصی آن‌ها است.
- ۷ | همه موجودات از نظر «وجود» با هم اشتراک دارند و اختلاف آن‌ها از جهت می‌باشد.
- ۸ | در عبارت «انسان موجود است»، «انسان» و «وجود» دو مختلف و متفاوت‌اند نه دو جداگانه.
- ۹ | در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» یک حمل است و به نیاز ندارد.
- ۱۰ | در عبارت «انسان موجود است» مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» است و تعریف آن قرار نمی‌گیرد.
- ۱۱ | در عبارت «انسان موجود است» میان انسان به عنوان یک و وجود رابطه ذاتی برقرار
- ۱۲ | حمل «وجود» بر هر «چیستی» از جمله «انسان» نیازمند دلیل است حال این دلیل ممکن است از طریق حس و به دست آید یا از طریق
- ۱۳ | فرق بین و بی‌تردید یکی از اساسی‌ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است.
- ۱۴ | فرق بین ماهیت و وجود، پایه یکی از برهان‌های ابن‌سینا در اثبات وجود خدا به نام برهان قرار گرفت.
- ۱۵ | فلسفه‌ای که توماس آکوئیناس در اروپا ترویج کرد، بیشتر متکی به دیدگاه‌های و تا حدودی بود.

۱۶ | در قرن ۱۳ میلادی، فلاسفه غرب از طریق ابن سینا و ابن رشد مجدداً با فلسفه آشنا شدند.

۱۷ | با رشد تجربه‌گرایی، در قرن ۱۶ میلادی، فلسفه ارسطویی، جای خود را به فلسفه‌های و داد.

۱۸ | نام یکی از فلاسفه بزرگ اروپا که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، و نظریه «فرق وجود و ماهیت» را پایه برهان خود در خداشناسی قرار داد، بوده است.

شهریور ۹۹

ردیف	موضوع	ردیف	موضوع	ردیف	موضوع
۱	وجود	۲	وجود - وجودشناسی	۳	هستی - چیستی (وجود و ماهیت)
۴	هستی - چیستی (وجود و ماهیت)	۵	موجود بودن - چیستی داشتن	۶	وجود - ماهیت
۷	ماهیت	۸	مفهوم - موجود	۹	ذاتی - دلیل
۱۰	جدا - جزء	۱۱	چیستی - نیست	۱۲	تجربه - عقل محض
۱۳	ماهیت - وجود	۱۴	وجوب و امکان	۱۵	ابن سینا - ابن رشد
۱۶	ارسطویی	۱۷	حس‌گرا - تجربه‌گرا	۱۸	توماس آکوئیناس

درستی یا نادرستی عبارات زیر را تعیین کنید.

خرداد و شهریور ۹۹

۱ | وجود وجه اختصاصی موجودات و ماهیت وجه مشترک آنها است.

۲ | انسان و وجود دو مفهوم مختلف و متفاوت از یک موجود واحد هستند.

۳ | در خارج از ذهن، واقعیتی است که هر دو مفهوم را به آن نسبت می‌دهیم.

۴ | «انسان» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت اند نه دو موجود جداگانه.

۵ | به عقیده ابن سینا، حمل «وجود» بر «انسان» با حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» کاملاً یکسان است.

۶ | دو مفهوم «حیوان ناطق» و «انسان» از یکدیگر جدایی پذیرند.

۷ | دو عبارت «هر انسانی حیوان ناطق است.» و «هر حیوان ناطقی انسان است.» هر دو صادق اند.

۸ | حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» یک «حمل ذاتی» است و به دلیل نیاز ندارد.

۹ | حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» یک «حمل ضروری» است و به دلیل نیاز دارد.

۱۰ | در عبارت «انسان موجود است» مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی‌گیرد.

۱۱ | میان «انسان» به عنوان یک «چیستی» و «وجود» رابطه ذاتی برقرار نیست.

۱۲ | «فرق بین ماهیت و وجود» بی‌تردید یکی از اساسی‌ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است.

۱۳ | فرق بین ماهیت و وجود، پایه یکی از برهان‌های فارابی در اثبات وجود خدا به نام برهان «وجوب و امکان» قرار گرفت.

۱۴ | «آکوئیناس» از طریق فلسفه ابن سینا؛ برهان «وجوب و امکان» را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آنجا شد.

۱۵ | توماس آکوئیناس؛ پایه‌گذار مکتب فلسفه تومیسیم در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است.

۱۶ | فلسفه‌ای که توماس آکوئیناس در قرن ۱۳ در اروپا ترویج کرد، بیشتر متکی به دیدگاه‌های ابن سینا و تا حدودی فارابی بود.

۱۷ | فلاسفه غرب از طریق ابن سینا و ابن رشد مجدداً با فلسفه افلاطونی آشنا شدند.

۱۸ | از قرن ۱۶ میلادی با رشد تجربه‌گرایی، دیدگاه‌های ارسطویی جای خود را به فلسفه‌های حس‌گرا و تجربه‌گرا دادند.

۱۹ | آرای ابن سینا مورد توجه فلاسفه مسلمان قرار گرفت و زمینه گفت‌وگوهای مهم فلسفی فراوانی را فراهم آورد.

ردیف	موضوع	ردیف	موضوع	ردیف	موضوع
۱	نادرست	۲	درست	۳	درست
۵	نادرست	۶	نادرست	۷	درست
۹	نادرست	۱۰	درست	۱۱	درست
۱۳	نادرست	۱۴	نادرست	۱۵	درست
۱۷	نادرست	۱۸	درست	۱۹	درست